

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سه کوزه اسلام

به انضمام
مراحل اساسی یک نهضت

شهید آیت الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت الله دکتر بهشتی

تهران، ۱۳۹۰

سرشناسه: بهشتی، محمد، ۱۳۶۰-۱۳۰۷
عنوان و پدیدآور: سه گونه اسلام، به انضمام مراحل اساسی یک نهضت/ محمدحسینی بهشتی؛ تهیه و تنظیم
بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی. تهران: بقعه، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری: ۹۶ ص
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۸۷-۶۵-۵
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
کتابنامه به صورت زیرنویس:
۱. بهشتی، محمد، ۱۳۶۰-۱۳۰۷ - پیامها و سخنرانی‌ها. ۲. اسلام - مقاله و خطابه‌ها. الف. بنیاد نشر آثار و
اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی. ب. عنوان.
۹س ۳۲۲/۸/ پ ۹ BP54/792
کتابخانه ملی ایران ۸۵-۳۳۷۸



سه گونه اسلام
به انضمام
مراحل اساسی یک نهضت
تهیه و تنظیم: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت الله دکتر بهشتی

حروفچین و صفحه‌آرا: نشر بقعه
ویراستاران: بابک بنزاده، محسن معینی
بازبینی نهایی: حسین عبدلی
طرح جلد: احمد جعفری
چاپ و صحافی:
نوبت چاپ:
شمارگان:
قیمت: تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۸۷-۱۴-۴

حق چاپ محفوظ است.

تلفن: ۰۲۱-۸۳۲۰۹۰۱۳ تهران، صندوق پستی: ۱۳۴-۱۵۷۴۵

www.beheshti.org info@beheshti.org

Email: nashreboghe@gmail.com

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۹	سه گونه اسلام
۱۶	گروه‌بندی گروندگان به نهضت‌های مسلکی
۲۲	اسلام راستین و اسلام تابعیتی
۲۵	اسلام اقلیمی
۲۵	وظیفه انجمن‌های اسلامی دانشجویی
۲۷	پرسش و پاسخ:
۶۹	مراحل اساسی یک نهضت
۷۱	مرحله اول: پیدایش ایده جدید و عرضه آن
۷۷	مرحله دوم: شکل‌گیری هسته اولیه طرفداران
۸۰	وظایف اعضای هسته اصلی یک نهضت
۸۳	مرحله سوم: تحقق بخشیدن به ایده نو
۸۹	مرحله چهارم: استقرار و قدرت‌یابی نهضت
۹۱	مرحله پنجم: گسترش ایدئولوژی به جوامع دیگر
۹۵	نمایه

پیشگفتار

کتابی که پیش روی شماست از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول شامل گفتاری از شهید آیت‌الله دکتر بهشتی با عنوان «سه گونه اسلام» است که در سال ۱۳۵۷ ه.ش در اتریش و در جمع دانشجویان عضو اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا ایراد شده است. این دیدار در خلال سفری چندماهه در بهار و تابستان آن سال به اروپا و آمریکا و در پی ضرورت سامان‌بخشی به حرکت‌های سیاسی مبارزان مسلمان خارج از کشور و با توجه به ورود نهضت اسلامی مردم ایران به مرحله‌ای جدید صورت گرفت. دکتر بهشتی در این گفتار به تحلیل جامعه‌شناختی نهضت اسلام، موضع آیات قرآن نسبت به گروه‌های گرونده به آن، و پیامدها و دستاوردهای این بحث تاریخی برای کاربست در شرایط آن روز نهضت اسلامی ایران می‌پردازد.

بخش دوم کتاب نیز شامل گفتاری از ایشان است که در همین زمینه و در سال ۱۳۴۷، در زمان اقامت ایشان در آلمان به عنوان مسئول مرکز اسلامی هامبورگ، در شهر هانوفر با عنوان «مراحل اساسی یک نهضت» ایراد شده است. در حالی که در گفتار نخست به طور عمده بر گونه‌شناسی هویتی مسلمانان تاکید شده است، گفتار دوم، این گونه‌شناسی را به مراحل تاریخی نهضت‌های مسلکی متصل می‌سازد و به تشریح مراحل پنجگانه آن می‌پردازد.

هرچند تحلیل تاریخی و محتوایی این دو گفتار با توجه به زمینه زمانی - مکانی و نیز اندیشه و شخصیت دکتر بهشتی به مثابه یکی از رهبران انقلاب اسلامی و معماران جمهوری اسلامی بحث مبسوطی است که در این مختصر نمی‌گنجد، اما توجه به دو نکته حایز اهمیت است. نخست، شیوه نگاه وی به قرآن، سنت و برخی مسائل تاریخی صدر اسلام به عنوان منابع جهت‌دهنده به زیست مسلمانی در دنیای امروز که دین را از متنی تاریخمند به متنی تاریخ‌ساز تبدیل می‌کند. نکته دیگر، نگرش منظومه‌ای به دین و معارف برخاسته از آن که در تلاشی موفقیت‌آمیز، دست به تألیف مؤلفه‌های گوناگون زده، عرفان و عبادات را به صحنه عمل اجتماعی می‌کشد و میان ایمان و زیست مصلحانه پیوندی استوار برقرار می‌سازد. امیدواریم کتاب حاضر بتواند نسل جوان ما را با ریشه‌های انقلاب اسلامی آشنا کرده و ابزار مناسب برای تحلیل زمانه در اختیار آنها قرار دهد.

لازم به ذکر است که تمامی پاورقی‌های این مجموعه گفتار از طرف بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی برای توضیح بیشتر اضافه گردیده است. همچنین لازم می‌دانیم از تلاش مجدانه ویراستاران محترم این کتاب سپاسگزاری کنیم.

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

سه گونه اسلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خیلی خوشحالم که پس از چند سال فاصله‌ای که میان پیوند نزدیکم با برادران و خواهران عزیزِ مسلمان این مناطق به وجود آمده بود، بار دیگر این توفیق را دارم که با آنها تجدید عهدی کنم، هرچند در جمع حاضران این دیدار نمی‌دانم چند نفر را بتوانم بشناسم که در آن سالها توفیق آشنایی با آنها را داشتم. ولی از آنجا که یک جریان مستمر اجتماعی، پیوند چهره‌هاست، امیدم این است که در این دیدار، به‌راستی با ادامه همان حرکت و همان حرکت‌کنندگان رو در رو باشم.

سابقاً معمول من این بود که از رفقا می‌خواستم موضوع بحث را انتخاب کنند، چون علاقه داشتم بحثها پاسخ به سؤالا و نیازها باشد. با اینکه در آن موقع به علت تماس بیشتر، تشخیص سؤالا و نیازها تا حدودی برای خودم هم میسر بود، با این حال همیشه خواهش می‌کردم دوستان مسائلی پیشنهاد کنند و درباره آنها صحبت بشود. بنابراین می‌اندیشیدم که اینجا حاضر بشوم و با رفقا مأنوس شوم و دستور جلسه‌مان را سؤالهای رفقا قرار بدهم و همین‌جا از رفقا بخواهم که اگر خانم‌ها و آقایان با مسأله‌ای و مطلبی روبه‌رو هستند که آگاهی‌های من می‌تواند روشنگر آن مسأله باشد در اختیارشان باشم. اما رفقای معدودی که با آنها شور شد این‌طور تشخیص دادند که بهتر است در آغاز چند

کلمه‌ای خود من صحبت کنم. بدین سبب موضوعی را انتخاب کرده‌ام که تا حدی هم می‌تواند به فهم یک مطلب بنیادی از قرآن کریم کمک باشد. موضوع عرض من «سه گونه اسلام» است. در قرآن کریم در زیر واژه اسلام ما به دو گونه اسلام برخورد می‌کنیم و به دنبال آن در جامعه خودمان هم به یک گونه سوم. این است که موضوع بحث سه گونه اسلام شده است. به این آیات از قرآن کریم توجه کنید:

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْثًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ. فَإِنْ حَاجَّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنَ وَقُلْ لِلَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ. إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَالُهُمْ مِنَ نَارٍ. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ. فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.»

این، یک مجموعه آیات به هم پیوسته است، آیه‌های ۱۸ تا ۲۵ سوره آل عمران. آیات را ترجمه می‌کنم:

«خدا شاهد است که جز او خدایی و معبودی نیست؛ فرشتگان و آگاهان نیز شهادتی عادلانه دهند که جز او، آن گران‌قدر کاردان، خدایی نیست. دین در نزد خدا فقط اسلام است. اهل کتاب هم به دنبال آنکه آگاهی یابند، به علت

تفوق‌طلبی بر یکدیگر به راه خلاف رفتند. اما هر که به نشانه‌های خدا کفر ورزد خدا زود به حسابها می‌رسد. اگر باز هم با تو به قیل و قال و جدال پرداختند بگو من و همه پیروانم به خدا روی آورده‌ایم. به اهل کتاب و دیگران نیز بگو آیا شما هم به خدا روی نهاده‌اید؟ اگر روی نهاده‌اند که در راهند و اگر روی گرداندند که وظیفه تو تنها همان رساندن پیام است و خدا به احوال بندگان بیناست. آنها که به نشانه‌های خدا کفر می‌ورزند، پیامبران را به ناحق می‌کشند و مردمی را که به عدالت دعوت می‌کنند سر به نیست می‌کنند به اینان عذابی دردناک مژده ده. اینها بندگانند که کارشان در دنیا و آخرت بی‌ثمر می‌ماند و به پوچی می‌انجامد و یاوروری ندارند. مگر آنها را ندیدی که بهره‌ای از کتاب به ایشان داده شده بود و اینک به سوی کتاب خدا دعوت می‌شوند تا میان آنها حاکم باشد اما عده‌ای از آنان روی گرداندند و رفتند، آن هم با این بهانه که ما چند روزی بیش دچار آتش نخواهیم بود. دروغی که بر خدا بسته‌اند آنها را در دینشان به گمراهی کشانده است اما وضع آنها در آن روز که جمعشان کنیم چگونه خواهد بود؟ برای موعدی که تردیدی در آن راه ندارد و هر کس به آنچه کرده تمام و کمال برسد و ستمی بر او نرود.»

ملاحظه می‌کنید که با صراحت می‌گوید: «ان الدین عند الله الاسلام»؛ تنها دینی که در نزد خدا مورد قبول است اسلام است. اسلام چیست که تنها دینی است که خدا او را می‌پذیرد؟ دینی که هم پیغمبر باید او را داشته باشد هم پیروان پیغمبر، هم اهل کتاب، یهود و نصاری، و هم امّیین. به امّیین و به اهل کتاب به هر دو می‌گوید آیا شما هم اسلام آورده‌اید؟ و می‌گوید اگر آنها اسلام آورده‌اند در راهند و گرنه در راه نیستند. در اینجا درباره اصطلاح امّی توضیحی بدهم. در این آیه که می‌گوید «و به اهل کتاب و امّیین بگو اسلام

آورید» بینیم منظور از امین چه می‌تواند باشد؟ اتفاقاً اصطلاح امی با تحول وسیع و درخور تحقیقی که دارد، معادل یک اصطلاح در زبان فارسی است: عامی، عوام. اهل کتاب، یهود و نصاری خودشان را نسبت به مردم دیگر خواص تلقی می‌کردند؛ خودشان را آگاهتر می‌دانستند و به اصطلاح معروف، سرشان در کتاب و قرآن بود؛ جزو علما بودند. الان هم ما در فارسی می‌گوییم عالم و عامی؛ عامی را در مقابل عالم به‌کار می‌بریم. در این آیه می‌گوید به اهل کتاب که خود را عالم می‌دانند و به امین که عامی هستند بگو آیا شما هم اسلام می‌آورید؟ اگر اسلام آوردند که در راهند و آلا نه. این اسلام چیست که قرآن با این پافشاری همه را به او دعوت می‌کند؟

برای اینکه با اسلام آشنا تر شویم چه بهتر که باز تعریف اسلام را از خود قرآن بگیریم. کلمه اسلام در زبان عربی از قبیل کلمه تسلیم و استسلام است. اسلام، تسلیم و استسلام یعنی چیزی را پذیرا بودن بی آنکه در برابر آن مقاومت و حساسیت منفی داشته باشیم؛ پذیرش کامل، بی چون و چرا و بدون مقاومت؛ این می‌شود معنی اسلام. از بررسی آیات قرآن به دست می‌آید که در این کتاب آسمانی از دو نوع پذیرش، از دو نوع قبول دعوت پیامبر یاد می‌شود: یک نوع عبارت است از اسلام سیاسی، مصلحتی و تابعیتی؛ دوم اسلام واقعی، قلبی، سازنده و عملی. این آیات با این تأکید همه را به اسلام دعوت می‌کند، به اسلام راستین قلبی سازنده عملی؛ آن که انسان ساز است.

برای اینکه آن اسلام را از این اسلام باز بشناسیم، اول سراغ آیه‌هایی می‌روم که آن اسلام مصلحتی تابعیتی سیاسی را بیان می‌کند. به این آیات توجه بفرمایید:

«قالت الاعرابُ آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا و لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ انْ تَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلْتَكُمُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. انما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ انْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْلَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ. قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ يَدِينُكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. إِنَّ اللَّهَ يُعَلِّمُ الْغَيْبَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۱ «اعراب بیابانی گفتند ما ایمان آوردیم. پیامبر! به آنها بگو شما ایمان نیاوردید و لکن می گوید ما اسلام داریم و تسلیم شدیم بی آنکه هنوز ایمان در دلهای شما راه یافته باشد. اما اگر شما از خدا و پیامبر فرمان ببرید البته خدا از اعمال شما چیزی کم نخواهد گذاشت و خدا آمرزشگر و مهربان است. مؤمنان راستین آنهاست که بی آنکه شک کنند، به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده اند؛ اینانند مؤمنان راستین. شما خدا را بر می دهید به دین و ایمانتان، با آنکه خدا آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است می داند و بر همه چیز آگاه است. ای پیامبر! بر تو منت می گذارند که آنها مسلمان شده اند. بگو بر من منت نگذارید که مسلمان شده اید. اگر شما به راستی ایمان آورده باشید خدا بر شما منت گذاشته که شما را به راه ایمان آورده است. خدا نهان آسمانها و زمینها را می داند و خدا به آنچه کنید، به هر عملی که انجام بدهید بیناست.»

این آیات، پنج آیه آخر سوره حجرات است. از مضمون خود آیات

استنباط فرمودید که روی سخن آیات با چه کسانی است: با عده‌ای است که مسلمان شده‌اند و قرآن با صراحت به آنها می‌گوید شما مسلمان شده‌اید بی‌آنکه ایمان به دل شما راه یافته باشد. اینها چه کسانی هستند؟ به آنها می‌گوید مؤمنان راستین کسانی هستند که چنین و چنانند؛ شما از آنها نیستید. این مسلمان‌های قلبی که در همان زمان پیغمبر، نهضت اسلام با آنها روبه‌رو شده چه کسانی هستند؟ برای شناسایی اینها اجازه بدهید کمی وضع نهضت‌ها را به‌طور کلی و به‌خصوص نهضت‌های مسلکی را بهتر و واقع‌بینانه‌تر بشناسیم.

گروه‌بندی گروندگان به نهضت‌های مسلکی

یک نهضت مسلکی که دارای یک راه، مسلک، ایده، عقیده، جهان‌بینی و ایدئولوژی است به محض اینکه آغاز می‌شود گروه‌هایی به آن روی می‌آورند:

- ۱- جست‌وجوگران راستین حق‌جوی حق‌پویی که دلشان در عشق حق می‌تپد، سالها به این سو و آن سو رفته‌اند، جست‌وجو کرده‌اند و گمشده خود را پیدا نکرده‌اند. حال نهضتی تازه پیدا شده، دعوتی تازه به گوش آنها می‌خورد، به سراغ این دعوت می‌روند که ببینند آیا آن راه راستی که می‌خواهند در همین دعوت به دستشان می‌آید یا خیر.
- ۲- یک عده مردم ناراضی از وضع موجود که چون از وضع موجود ناراضی‌اند، هر دعوت تازه‌ای که احتمال بدهند برای آنها وضع بهتری به وجود می‌آورد برایشان قابل توجه است. پس به سوی آن می‌روند و به آن دعوت روی می‌آورند تا ببینند آیا در آن دعوت می‌توانند از زندگی و وضع خودشان رضایت بیشتری داشته باشند. اینها در حقیقت در پی وضع بهترند بی‌آنکه

آرمانهای عالیتیری داشته باشند؛ پس بدین امید که در شرایط جدید ممکن است وضع بهتری داشته باشند به آن نهضت روی می‌آورند.

۳- افرادی کمابیش پیدا می‌شوند که در شرایط موجود بیش از نارضایتی، اصولاً یک گمشده دارند؛ مخصوصاً جاه‌طلب‌هایی که در محیط کنونی فرصتی برای رشد و ترقی و رسیدن به مقام دلخواه پیدا نکرده‌اند. اینها به محض اینکه صدای تازه‌ای به گوششان می‌خورد می‌گویند سراغ این صدای تازه برویم، شاید در آن مسیر، از آن نم‌د به ما کلاهی برسد. حتی گاهی در میان اینها چهره‌هایی پیدا می‌شود که کارهای قهرمانانه می‌کنند. چون شما می‌دانید کارهای قهرمانانه منحصر به افراد هدفدار نیست. قهرمانان بوکس مگر قهرمان نیستند؟ مگر اینان کارهای خطرناک نمی‌کنند؟ مگر به خطرها تن نمی‌دهند؟ قهرمانان دریانوردی که شما قصه‌ها و افسانه‌هایشان را خوانده‌اید مگر به خطرات بزرگ تن در نداده‌اند؟ اینها به‌خاطر چه چیزی به این خطرها تن می‌دهند؟ به‌خاطر یک آرمان بزرگ بشری؟ یا به‌خاطر رسیدن به یک شهرت، نام، آوازه یا احیاناً آنچه به‌دنبال شهرت و نام و آوازه نصیب اشخاص می‌شود؟ این هم گروه سوم، یعنی کسانی که گمشده‌ای دیگر دارند که در شرایط موجود به آن نرسیده‌اند و در وضع قدیم راهها را بسته می‌دیدند، حالا در وضع جدید می‌گویند ممکن است راهی به روی ما باز شود، بنابراین به‌دنبال گمشده خودشان هستند.

۴- فرصت‌طلبان، آپورتونیستها، کسانی که اصولاً به‌اندازه این گروه سوم هم حاضر نیستند تن به خطر بدهند؛ کسانی که در کمینگاههای خودشان غنوده‌اند، چشم می‌اندازند، دوربین می‌گذارند تا از دور ببینند از کجا زمینه‌ای برای یک سفره گسترده فراهم می‌شود که آنها بر سر سفره آماده‌ای که با رنج

دیگران آماده شده حاضر شوند و شکمی از عزا در بیاورند، به مالی برسند، به نامی برسند، به مقامی برسند، به رهبری برسند، پیشوایی و پیشتازی کنند، در حالی که تاکنون هیچ گونه تاخت و تازی نداشته‌اند؛ فرصت طلبان به معنی واقعی. این هم گروه چهارم.

۵- گروه پنجم، که بیشتر مردم از این قبیلند، کسانی هستند که اصولاً کاری به این کارها ندارند، مردم معمولی‌اند؛ پیروان مذهب زندگی آرام. می‌خواهند با همان زندگی روزمره خودشان سرگرم باشند و برای پرداختن به زندگی روزمره این را تجربه کرده‌اند که باید در پناه یک قدرتی زندگی کرد. حالا این قدرت، خواه قدرت دپروز باشد خواه قدرت امروز؛ بوجارند. بوجار به کسی می‌گوییم که خرمنها را باد می‌دهد و با باد دادن، گندم را از کاه جدا می‌کند. بوجار با وسیله‌ای که دارد گندم را با کاه بالا و پایین می‌کند، یک باد ملایم که می‌آید کاه را به یک طرف می‌برد، گندم سر جایش پایین می‌آید و آرام آرام خرمن پاک می‌شود؛ به این بوجار می‌گوییم. اینان بوجارهایی هستند که یک نسیمی می‌خواهند که با آن نسیم خرمنشان را پاک کنند. حالا باد می‌خواهد به سمت مشرق بوزد یا می‌خواهد به سمت مغرب. اینها به هر طرف که باد بیاید خرمنشان را باد می‌دهند. ضرب‌المثل معروف می‌گوید به هر طرف باد می‌آید این هم به همان طرف باد می‌دهد. باید گفت اکثریت مردم در طول تاریخ همین‌طور بوده‌اند؛ مردمی بوده‌اند زندگی زده، طالب زندگی روزمره، به روزمرگی خو کرده و خواهان یک نوع نظام و قدرتی هستند که در پناه آن نظام و قدرت بتوانند زندگی روزمره را بگذرانند.

در طول تاریخ - تا آن مقدار که من مطالعه دارم - نهضتهای عالم، معمولاً با همه این پنج گروه روبه‌رو بوده‌اند. پیشتازان و السابقون السابقون چه کسانی

بوده‌اند؟ آن گروه نخستین، جست‌وجوگران راستین، آنها که به‌راستی به‌دنبال آرمانی می‌گشته‌اند، خواهان آرمانی بوده‌اند، ایده‌ای انسانی و عالی و الهی داشته‌اند؛ اینها سراغ یک نهضت و رهبر آن نهضت می‌آمدند و اگر در آن نهضت و در رهبر آن نهضت و الگوهای آن نهضت، گمشده خودشان را پیدا می‌کردند به آن می‌پیوستند و در راه به ثمر رسیدن آن فداکاری و جانبازی می‌کردند. در راه جهاد باموالهم و انفسهم فی سبیل آن هدف و آرمان و مرام و عقیده‌ای که انتخاب کرده بودند هیچ‌گونه تعللی نداشتند. اینها مؤمنان و پیروان راستین یک نهضت هستند. اما آن چهار گروه دیگر چه؟ گروه اول و دوم کسانی هستند که حتی ممکن است در اوایل نهضت، همان وقتی که نهضت با دشواری‌هایی روبه‌روست، به نهضت پیوندند. بسیاری از چهره‌هایی که در نهضت‌های بزرگ تاریخ در مراحل حساس و تلخ و خطرناک به نهضت پیوسته‌اند از این گروه‌های اول و دومند. گروه دوم چه کسانی بودند؟ ناراضیان از وضع موجود که به‌دنبال بهتر شدن وضع بودند و می‌گفتند وضع موجود به‌هم بخورد، وضع جدید هر چه باشد برای ما بهتر از این است؛ شعاری این‌چنینی. گروه سوم آنهایی هستند که در پی آنند که در مسیر جدید و شرایط جدید به مقامی برسند که در وضع موجود هرگز امید آن را ندارند. نه فقط از وضع موجود ناراضی بودند و می‌خواستند وضع به‌هم بخورد و وضع بد، بهتر بشود بلکه یک هدف خاص شخصی را هم در طول نهضت دنبال می‌کردند. حتی در صفوف نخستین نهضت، گاهی چهره‌هایی از این قبیل به چشم می‌خورد. در نهضت‌های معروف دنیا اشخاصی هستند که نام نمی‌برم — زیرا مطلبی که قصد گفتن آن را دارم نمی‌خواهم فدای اختلاف بر سر چهره‌ها، اشخاص و نام‌ها بشود — چهره‌های معروفی در طول تاریخ، قبل از اسلام، دوران اسلام، بعد از

اسلام و در دوره معاصر می‌توان جستجو کرد که زندگی‌نامه‌شان نشان می‌دهد با اینکه از نخستین گروندگان به نهضتها بوده‌اند ولی از همان آغاز به دنبال یک هدف شخصی نیز بوده‌اند و با مهارت و گاهی با قبول خطرها، آن هدف شخصی را دنبال می‌کرده‌اند. بازشناختن اینها از گروه اول بسیار دشوار است، زیرا هر دو گروه، آدم‌های برجسته‌ای هستند، هر دو آدم‌های کارآیی هستند و هر دو تلاشگرند. هر دو، تن به خطر می‌دهند و بازشناختن این دو گروه فقط یک راه بیشتر ندارد و آن این است که گروه نخستین گروه نورانی‌اند؛ در زندگی‌شان نوری می‌درخشد: نور خداخواهی و نوردگرخواهی.

گروه سوم: با تمام کوششی که برای جازدن خودشان در گروه و صف اول می‌کنند با دقت می‌شود آثار تاریکی، پوکی و پوچی را در مجموعه شخصیت آنها ملاحظه کرد. من اتفاقاً به شما دوستان توصیه می‌کنم که در همین مراحل کنونی که ما در آن قرار داریم سخت باید در شناخت آن نور و این تاریکی مهارت پیدا کنیم. این سه گروهی هستند که پیش از به قدرت رسیدن نهضت مطرح هستند. مصیبت از وقتی شروع می‌شود که نهضت‌ها به قدرت می‌رسند. به محض اینکه نهضت‌ها به قدرت می‌رسند دروازه‌های جامعه به روی گروه‌های چهارم و پنجم باز می‌شود. گروه چهارم که بسیار از خود راضی، پرتوقع و خطرناکند؛ آپورتونیست‌ها و فرصت‌طلبان می‌باشند. تا وقتی نهضت، تلخی، رنج، شهادت، زجر، شکنجه، زندان، ناراحتی، گرسنگی، تشنگی و دربه‌دری داشت، هیچ پیدایشان نبود اما وقتی نهضت به قدرت می‌رسد آن وقت می‌گویند بله شما که می‌دانید ما برای خودمان مشغول کارها بودیم و چنین و چنان می‌کردیم. آن‌ها از همه کسانی که تاکنون در این راه گام برمی‌داشتند طلبکارند.

طلبکارهای تازه از راه رسیده یا تازه نفس، برای یک نهضت بسیار خطرناکند. البته نهضتهای پیشرفته کوشش کرده‌اند با معیارهای مشخصی این چهره‌های قلبی را به پیروان بشناسانند و راه را بر پرتوقعی آنها تا حدود زیادی ببندند. البته نهضت‌ها تا حدودی هم موفق شده‌اند ولی باور بفرمایید تا امروز هیچ نهضت کوچک یا بزرگی را نمی‌شناسم که از آسیب و آفت این گروه چهارم مصون مانده باشد. البته خطر بزرگ‌تر از جانب گروه پنجم است چون پنجمی‌ها هستند که تکیه‌گاه چهارمی‌ها و سومی‌ها هستند. پنجمی‌ها چه کسانی‌اند؟ مردم عادی نسبت به اینکه قدرتی که بر آنها حکم می‌راند چه مسلکی دارد و چه کار می‌کند چندان تفاوتی از خود نشان نمی‌دهند. اینکه قدرتی باشد در زیر سایه او زندگی کنند، در زیر چترش قرار بگیرند، باران به آنها نخورد کافی است. حالا چتر مال هر کسی می‌خواهد باشد. اینها هستند که تکیه‌گاه گروه چهارم و سوم قرار می‌گیرند و در طول تاریخ گروههای سوم و چهارم به کمک این پنجمی‌ها، گروه نخستین را که پیشوایان و پیشتازان راستین نهضتها و جوامعند را خانه‌نشین کرده‌اند و از نقش حقیقی خود انداخته‌اند و از میدان به‌در کرده‌اند. اگر در تاریخ نهضت‌ها مطالعه کنید، همواره این مشکل بزرگ را بر سر راه پیروزی نهضتها می‌بینید. این است که تعجب نکنید که همه هجده آیه سوره حجرات پیرامون مشکلات کوچک و بزرگی است که نهضت اسلام و پیغمبر اسلام در برابر گروه پنجم داشته است و خطاب، بیشتر به گروه پنجم است که درونشان از گروه چهارم هم کسانی یافت می‌شوند و «قَالَتِ الْأَعْرَابُ أَمَّا قُلٌّ لِمَ تُوْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ».

اسلام راستین و اسلام تابعیتی

رابطه این گروه پنجم با ایدئولوژی چه نوع رابطه‌ای است؟ رابطه تابعیتی. اگر نهضت اسلام است، مسلمان می‌شود و می‌گوید من مسلمانم؛ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. شهادتین را می‌گوید، می‌گوید بفرمایید، دیگر چه می‌گویید؟! اما برای چه می‌گراید؟ این گرایش در حقیقت برای این است که بتواند تابعیت جامعه اسلام را بپذیرد و از مزایای قدرت حاکم برخوردار شود و بتواند از مزایای تابعیت کشور جدید استفاده کند. آیا در دل چنین کسی ایمان آمده؟ اصلاً آرمانهای نهضت را و شعارهای واقعی نهضت را می‌شناسد؟ این هیچ‌چیز نمی‌شناسد. این است که قرآن به پیغمبر می‌گوید به اینان بگو «قُولُوا اسْلَمْنَا»؛ بگو من به شما اعلام می‌کنم که حق ندارید بگویید ما ایمان آوردیم. باید بگویید ما در برابر جریان روز تسلیم شدیم. اسلام اینها چیست؟ تسلیم شدن است اما تسلیم شدن در برابر قدرت حاکم. به چه منظور؟ به‌منظور توانمند شدن در استفاده از مواهب این قدرت حاکم. اینها گاهی هم بر پیغمبر منت می‌گذاشتند: یا رسول الله! چرا به ما نمی‌رسی؟ چرا سهم ما را نمی‌دهی؟ چرا مواظب حال ما نیستی؟ آخر ما به‌خاطر تو مسلمان شدیم؛ «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ اسْلَمُوا»؛ بر تو منت می‌نهند که اسلام پذیرفتند. «قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ اسْلَامُكُمْ»؛ چه منت می‌نهد بر من این مسلمانی را، اگر واقعاً ایمان پیدا کردید؟ «بَلِ اللَّهُ يُمُنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». اگر واقعاً ایمان پیدا کرده‌اید. اگر هم ایمان پیدا نکرده‌اید، یک اسلام تابعیتی مصلحتی سیاسی است که دیگر منت ندارد. آمدید سر سفره غذایی بخورید، کارت ورودی گرفتید، بیش از این که نیست؟! این نوع اسلام، نوع اسلام مصلحتی سیاسی تابعیتی است. خیلی جالب است که در فقه اسلامی کسی که شهادتین را

بگوید حکومت اسلامی به او شناسنامه معمولی اسلامی می‌دهد. بنابراین از موقعیت تابعیت جامعه بهره می‌گیرد. آنگاه او را محک می‌زند. آن‌قدر با محکها و معیارهایش محک می‌زند تا بشود مسلمان راستین را شناخت. فقط همین یک آیه را ملاحظه کنید، ببینید با همین یک آیه تا چه حد می‌توانیم مسلمان راستین را بشناسیم: «أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» مؤمنان، مؤمنان راستین آنها هستند که قبلاً به خدا و پیامبر خدا ایمان آورده باشند و بعد کمترین شک و تردیدی به دل آنها، به عمل آنها، به رفتار آنها راه نیافته باشد تا آنجا که با تمام جان و مالشان آماده باشند در راه خدا پیکار کنند. در اینجا فشرده بیان می‌کند اما اگر مفصل‌ترش را بخواهید اول سوره مؤمنون: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ...» تا آخر و سوره فرقان: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا...» تا آخر.^۱ این آیات و آیات مشابه در قرآن مکرر آمده و نخواستیم در این بحث سراغ آنها بروم. مؤمن، مسلم و اسلام راستین، با ایمان و با عمل همراه است. این اسلام شناسنامه‌ای و آن اسلام تابعیتی می‌شد با ایمان همراه نباشد، می‌شد با عمل هم همراه نباشد و ظاهری باشد ولی اسلام راستین با ایمان راستین، ایمان قلبی، با عمل و پایبندی راستین همراه است. قوام و استخوان‌بندی یک نهضت به کدامیک از این پنج گروه وابسته است؟ به گروه اول. گروه اولند که می‌توانند به‌راستی مایه‌های قوام یافتن یک نهضت و یک حرکت باشند: حرکت دانشجویی اسلامی در اروپا، آمریکا، ایران، در حوزه قم، در میان معتمنین و غیرمعتمنین، خانم‌ها، آقایان، جوانان و

سالخوردگان. نهضت باید بدانند قوامش به مُسَلِّمِ نوع اول است: مسلمان، مسلمان واقعی، مسلمان راستین، مسلمان با ایمان، مسلمان نورانی؛ «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»؛ آن کس که در زندگی‌اش روشنایی‌ها و اخلاص‌ها به چشم می‌خورد، آنهایی که فطرت شما ایشان را دوست دارد، آن‌که دل‌های پاک انسان‌های جست‌وجوگر، ایمانش را، عملش را، اخلاصش را، از خود گذشتگی‌اش را، طالب جاه نبودن و طالب شهرت نبودن و ریا نداشتنش را دوست دارد:

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدينِ. فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ. وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ. قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ. الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ. الَّذِينَ هُمْ يُرَأُونَ. وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ»^۲

آنهایی که به قیامت ایمان ندارند و قیامت را و دین و روز کیفر و پاداش را و دینی را که بر پایه دین قیامت است دروغ می‌دانند. می‌خواهی آنها را به تو معرفی بکنم؟ کسانی هستند که بر سر یتیم می‌زنند، آدم‌های بیچاره بی‌پناه را آزار می‌دهند، یتیم را از خودشان می‌رانند، دیگران را به اطعام و به نوا رساندن بیچارگان تشویق نمی‌کنند، در برابر بی‌نوایی بینوایان بی‌تفاوتند و فعال نیستند. وای بر این نمازگزاران! - عجیب است که قرآن از دست این مسلمانان ناله می‌کند و می‌گوید وای بر این نمازگزاران! بر کدام نمازگزاران؟ - آنها که نسبت به نمازشان لایبالی‌اند؛ یادشان می‌رود نمازشان را بخوانند. مگر نماز چیست که قرآن این قدر به آن تکیه می‌کند؟ نماز فکر است، یاد است،

۲. سوره ماعون، ۱.

۱- بقره، آیه ۲۵۷.

تجدید پیوند با خدا، حق و عدل است. وای بر نمازگزارانی که از تجدید پیوند با خدا، حق و عدل غفلت می‌کنند. «الذین هم یراثون»؛ نمازگزاران ریاکار؛ کسانی که کارهایشان برای خودنمایی است و کسانی که حتی از کمک‌های کوچک به دیگران جلوگیری می‌کنند و «يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ». تأکید می‌کنم بر اینکه در نهضت‌ها بر مسلمانان راستین اهمیت داده بشود. نهضت اسلام تا دهه اول و دوم با این دو نوع مسلمان یعنی مسلمان راستین و مسلمان مصلحتی سیاسی تابعیتی روبه‌رو بود.

اسلام اقلیمی

از دهه سوم به این طرف، نهضت با نوع سومی از مسلمانان روبه‌روست: مسلمانان «پدر و مادری» و «اقلیمی» که ماها باشیم. چرا شما مسلمانی؟ چون در خانه پدر و مادر مسلمان به دنیا آمده‌ام. اگر در خانه پدر و مادر مسیحی به دنیا آمده بودم چه بودم؟ مسیحی بودم. اگر در خانه پدر و مادر بی‌دین و مادی به دنیا می‌آمدم چه بودم؟ ملحد و مادی بودم. اگر مسلمان اقلیمی یا مسلمان شناسنامه‌ای، مسلمان زاده شده باشد و در خانه پدر و مادر مسلمان اگر درست ساخته شده باشد و صحیح تربیت بشود یعنی درست به او برسند و یا خودش به خودش برسد مسلمانان راستین می‌شود یعنی از مسلمانان گروه اول می‌شود. وگرنه مسلمانی می‌شود که چون پدر و مادرش مسلمان بودند مسلمان است. من به اینها مسلمان‌های عادت می‌گویم زیرا عادت کرده‌اند مسلمان باشند.

وظیفه انجمن‌های اسلامی دانشجویی

در شرایط امروز من شخصاً با جوانانی روبه‌رو می‌شوم و برایم بسیار جالب

است که اینها به اسلام بازآمده‌اند یا از آن مسلمان عادت‌ی به سوی مسلمان راستین و اسلام راستین کشیده شده‌اند و یا اصلاً در خانه‌های بی‌مبالاتی و لاابالی‌گری و بی‌دینی به دنیا آمده‌اند و اینک به سوی اسلام راستین آمده‌اند که قدم این نوع جوانان بر همه ما میمون و مبارک باد و قدم اینها واقعاً بر روی چشم، زیرا اینها افراد بسیار ارزنده‌ای هستند. اتفاقاً شاید اول بار که به یک نمونه چشمگیر از این جوانان برخورد کردم در سال ۱۳۴۷ در هامبورگ بود. به جوانی برخورد کردم که وقتی با احوالش آشنا شدم فهمیدم از خانواده‌ای است که آن خانواده با دین فقط یک آشنایی اسمی دارد و این جوان به صورت یک انسان خودساخته مقید، متعهد و مسؤول درآمده و در راه ایمان و هدفش فعالیت‌ی آغاز کرده بود. تمنای من این است که انجمنهای اسلامی دانشجویی - به خصوص در اروپا - پناهگاهی باشند برای این گونه دختر خانم‌ها و آقا پسرها؛ جوانانی که از محیطهای خانوادگی نامقید به اروپا آمده‌اند و اینجا در محیطی باز احساس می‌کنند قلبشان در گرو گمشده‌ای است. اینان همان جست‌وجوگراند؛ همان جست‌وجوگرانی که از آنها در صف اول و گروه اول یاد کردم. آنها واقعاً پی‌آرمانی آمده و این آرمان را در قرآن و راه قرآن پیدا کرده‌اند. سرگردان بوده‌اند و به سوی قرآن آمده‌اند. قدم این گونه جوانان را گرامی بداریم. همه نوع هم‌گامی و برادری و برابری با آنها داشته باشیم. سعی کنیم در جمع ما محیطی گرم و صمیمی بیابند که آنها را بپذیرد و جانشین محیط خانواده و محیط قبلی آنها باشد. این گونه جوانانند که می‌توانند عنصرهای سازنده و ارزنده‌ای برای پیشرفت واقعی نهضت اسلامی دانشجویی در همه‌جا باشند. امیدوارم همه ما این توفیق را داشته باشیم که با آشنایی بیشتر با قرآن کریم و با کلمات و سیره پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین -

و آشنایی با الگوهای راستین اسلام بتوانیم گروه اول را بازبشناسیم و فریب گروه‌های سوم و چهارم پنجم را نخوریم. گروه پنجم چندان فریبنده نیستند ولی گروه سوم و چهارم خیلی فریبنده‌اند. گروه دوم هم کمی فریبنده است. فریب آنها را نخوریم و بتوانیم چهره‌های واقعی اسلام و مسلمان واقعی را بشناسیم و با آنها ولایت اسلامی و پیوند عمیق و وظیفه‌آور تعهدآور اسلامی داشته باشیم.

این بود کوتاه سخنی که در محفل امروز شما خواهران و برادران عرضه داشتیم. در اینجا عرضم را تمام می‌کنم و بعد از یک فاصله کوتاه اول برای پاسخ به سؤالاتی که احیاناً به این بحث مربوط می‌شود و یا شنیدن نظرات شما دوستان درباره اصل مطالب و استفاده از آنچه شما بیان خواهید کرد؛ و بعد گفت‌وگو پیرامون مسائل دیگری در زمینه‌های اسلامی که احیاناً با آنها دست به گریبانید، آماده‌ام و الحمدلله و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

پرسش و پاسخ:^۱

در پاسخ سؤال اول، اینکه فرمودید به دو گروه تقسیم می‌شود؛ گروه اول یک طرف قرار می‌گیرد و چهار گروه بعدی هم یک طرف، صحیح است اما یک کاسه کردن آن چهار گروه سبب می‌شود که ما نتوانیم آنها را خوب بشناسیم چون آن چهار گروه هر کدام برای خودشان ویژگی‌هایی دارند و هر گروهی نقشی دارد و با هر گروهی باید با طرز خاصی روبه‌رو شد. این است که شناسایی آن چهار گروه مهم است. من به اشاره عرض کردم که گروه دوم و

۱- لازم به ذکر است که سؤال‌های حضار به صورت کتبی ارائه شده و اشاره‌ای به اصل پرسش‌ها صورت نگرفته است.

سوم حتی قبل از اینکه نهضت به ثمر برسد به آن می‌پیوندند و در دوران خطرناک نهضت داخل نهضت می‌شوند درحالی‌که گروه چهارم و پنجم مقارن به قدرت رسیدن نهضت یا بعد از پیروزی نهضت بدان ملحق می‌شوند. موقع رویارویی با آنها کاملاً فرق می‌کند. ویژگی‌هایشان هم فرق می‌کند. یا درباره گروه دوم و سوم عرض کردم که گروه دوم ممکن است آن قهرمان‌گری را از خود نشان ندهد و به همین دلیل هم گفتم خطرش از گروه سوم کمتر است و گروه سوم گاهی در نقش قهرمان یک نهضت تجلی می‌کند. ببینید کار چه قدر دشوار می‌شود! در میدان جنگ و نبرد حاضر می‌شود و قهرمانی‌ها می‌کند. اگر بخواهیم فقط با معیار قهرمانی و خطر کردن و به کار خطرناک تن در دادن، چهره‌های اصیل را بشناسیم در اینجا غلطانداز است. پس ملاحظه می‌فرمایید که هر گروه ویژگی‌ای دارد. همه این گروه‌ها اجتناب‌ناپذیرند ولی گروه پنجم اصلاً و حتماً اجتناب‌ناپذیر است. یعنی نهضت هر قدر هم هوشیار باشد، با عده زیادی از مردم سروکار دارد که به هر حال در آن سرزمین و در آن قلمرو به صورت بومی و طبیعی زندگی می‌کنند - نه می‌تواند اینها را کوچ بدهد و نه می‌تواند فوراً آنها را بسازد - بنابراین علت تقسیم‌بندی به آن چهار گروه این بود که هر گروه ویژگی‌هایی دارد؛ نوع خطری که برای نهضت ایجاد می‌کند فرق دارد؛ نوع علاجی که باید برای او در نظر گرفت فرق می‌کند. به نظر من مفید می‌آید که رفقا این چهار گروه را با ویژگی‌هایی که عرض شد بشناسند. اگر دقت کنید حتی در همین کارهای محدودی که الان می‌کنید هر چهار گروه را پیدا می‌کنید. برای مثال عرض می‌کنم که یک جوانی - دانشجو یا غیردانشجو - اینجا به سراغ گروه شما می‌آید و علاقه‌مند است یک محیط انسی داشته باشد. در گروه شما جای خودش را پیدا می‌کند زیرا یک پیوند خیلی جزئی - فقط از

نظر زبان و ملیت ایرانی - با شما دارد و می‌دانید هیچ جنبه هدفی ندارد و در غیر این صورت می‌توانست با گروه دیگر باشد. شاید آن گروه را بر شما ترجیح می‌داد. البته نمی‌خواهم بگویم که زبان و ملیت هیچ قیمت و ارزشی ندارد. توصیه می‌کنم که هر انسانی که به سوی شما می‌آید با گشاده‌رویی او را تحویل بگیرید و بعد او را بسازید ولی باید او را بشناسید چون ساختن بعد از شناخت است؛ یعنی انسان تا محرک و انگیزه اشخاص را نداند درست نمی‌داند چگونه باید با آنها روبه‌رو بشود. بنابراین شناختن این چهار نوع انگیزه اساسی به نظر من مفید می‌آید. البته انواع بیشتری هست اما در نهضت‌ها و حرکتها این چهار گروه، چهار گروه بزرگند. بنده هم عرض کردم که این چهار گروه یک طرفند یعنی هر چهار گروه، مسلمانان غیرراستین هستند و فقط گروه اول مسلمانان راستین می‌باشند.

در مورد سؤال دوم که چه عواملی موجب پیدایش این گروه‌ها می‌شود، همان‌طوری که عرض شد این عوامل پیش از نهضت پیدا می‌شود و نه بعد از نهضت. یعنی به‌طور کلی وقتی نهضت آغاز می‌شود خودبه‌خود با این جور آدمها و با این پنج گروه بزرگ مواجه است. گروه اول، گروه جست‌وجوگران راستین؛ انسانهایی که آرمان‌طلبند. و ما می‌بینیم این تقسیم‌بندی در ادوار تاریخ و در نظامهای مختلف اجتماعی بوده و همچنان به قوت خودش باقی مانده است. یعنی بنده تا این لحظه هیچ جامعه‌ای و هیچ نظامی را سراغ ندارم که در آن جامعه و نظام، این پنج گروه - چه قبل و چه بعد از نهضت - خودنمایی نکرده باشند. به همین دلیل از نظر من اهمیت داشت که در ارتباط با آیات سوره حجرات آن را مطرح کردم، زیرا مسأله‌ای عمومی و گسترده بود و طرح این مسأله باید برای ما آثاری داشته باشد که مهم‌تر از همه هوشیاری است.

خیلی از دوستان عزیز جوان ما در تلاش‌هایی که می‌کنند دوست دارند با تلاش دو سه ساله، همه را به‌راه بیاورند و به محض اینکه می‌بینند تلاش‌هایشان این‌طور به‌ثمر نمی‌رسد حیاناً دچار دل‌سردی و دلزدگی می‌شوند. اینها اگر کمی با زمینه‌های عمومی انسان در تاریخ - با همین بحثها - آشنا بشوند آن وقت می‌دانند که این شعار عالی اسلام چه قدر جالب است. لابد شنیده‌اید که پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه وقتی که می‌خواست علی علیه‌السلام را برای یک مأموریتی به یمن اعزام کند به ایشان فرمود: «لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا خَيْرٌ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ». عبارت در روایات متفاوت، مختلف نقل شده است ولی مضمون یکی است: علی! تو برای کار و مأموریتی می‌روی که اگر در این راه، خدا به دست تو یک نفر را به راه راست بیاورد آن یک نفر قیمتش از همه این منظومه شمسی بالاتر است. یعنی یک انسان راستین در یک طرف ترازو و تمام منظومه شمسی در طرف دیگر؛ کفه کدام سنگین‌تر است؟ انسان راستین. دو نفر شد سنگین‌تر می‌شود. اگر امت نمونه شد، دیگر عالی‌تر است: «و كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا».^۱ بنده مکرر به رفقا عرض می‌کردم که اگر ما نخواهیم با این شعار اسلام، دل‌آشنا باشیم و نخواهیم تلاش‌هایمان را با این شعار تنظیم کنیم اصلاً عقیم. اجازه ندهید که ما در نهضت و تلاش خودمان از آن مراحل پیش‌پا افتاده‌تر آغاز کنیم زیرا ما وارث یک فرهنگ انسان‌ساز انقلابی بس پیشرفته هستیم. حق نداریم شعارهای آن را فراموش کنیم. این شعار بسیار مهم است. می‌دانید این شعار یعنی چه؟ یعنی جامعه در جای خودش مهم، اصلاحات گسترده در جای

خودش بسیار پرارزش، مکانیسم اجتماعی در جای خودش بسیار عالی، ولی به هر حال یک فرد و یک انسان قیمتی دارد و تمام مکانیسمها و نظامهای اجتماعی بسیج می‌شود تا انسانهای خودساخته انتخابگر انسانی‌اندیش بسازند. وقتی هدف چندین است، اگر انسان در تلاشهایش توفیق پیدا کرد که یک انسان ارزنده بسازد، میزان موفقیتش بالاست یا پایین؟

الآن ما این موفقیت را پایین می‌دانیم. من به شما رفقا با صراحت عرض کنم حدود سی و سه سال است تلاشگری داریم و در این سی و سه سال حدود سی و یک سالش کار دسته جمعی داشته‌ام. می‌دانید بزرگترین فقر کارهای ما چه بوده؟ آیا فقر پولی بوده؟ آیا فقر امکانات اجتماعی بوده؟ بله، این فقرها بوده، اذیتمان هم کرده و می‌کند اما اینها بزرگترین فقر نبوده است. بزرگترین فقر ما، فقر انسانی بوده است یعنی همیشه هر کاری را خواستیم انجام بدهیم در درجه اول، آدم آن کار را کم داشتیم و شما می‌دانید که در مرحله نخستین، معمولاً کارها با چند نفر شروع می‌شود و مکرر اتفاق افتاده که در همان گام نخستین، یا یکیش نیست یا اگر یکیش هست دومیش نیست و اگر دومی هست سومی نیست. پس اگر یکی از اینها به دست یک فرد هدفدار ساخته بشود می‌تواند یک حرکت را از نظر سرمایه غنی کند. فردنگر نیستیم، جمع‌نگر هستیم. به نقش جامعه و محیط اجتماعی آگاهیم، ولی به هر حال یادمان نمی‌رود که محیط اجتماعی انسان‌ها با محیط اجتماعی زنبورها فرق دارد و تازه در همان محیط اجتماعی زنبورها، ملکه مادر در کندو نقش خاصی دارد. نمی‌توانیم نقش خاص او را فراموش کنیم. یک انسان با یک ویژگی و یک برجستگی، نقش ویژه‌ای دارد. شما خودتان در اینجا دیده‌اید که چگونه بعضی از انسان‌ها با ویژگی‌ها و برجستگی‌هایی که دارند نقش‌های مؤثرتری را ایفا کرده‌اند. پس

فردنگر نیستیم، فردگرا هم نیستیم، به نقش جمع آگاهیم، به نقش عوامل محیط اجتماعی آگاهی کافی داریم اما یادمان نمی‌رود که نقش فرد هم در جای خودش بسیار ارزنده است. طرح بحث مخصوصاً برای این است که بدانید عواملی که موجب پیدایش این گروهها در طول تاریخ بوده‌اند عوامل خاص جغرافیایی و تاریخی نیستند زیرا ما وقتی یک پدیده‌ای را در همه شرایط گوناگون جغرافیایی و تاریخی بررسی کردیم استنباط می‌کنیم که این پدیده وقتی عمومیت دارد، علل و عوامل آن هم عمومیت دارد.

اتفاقاً سؤال سوم این است که ما در برابر این عوامل چه می‌توانیم انجام بدهیم. این مهم است. به این سؤال پاسخی مختصر عرض می‌کنم. در واقع سؤال سوم این است که چه‌طور می‌شود گروههای دوم، سوم، چهارم و پنجم را به گروه اول تبدیل کرد؟ عنایت بفرمایید! اتفاقاً قرآن منطقی دارد که باید در فلسفه تاریخ و در جامعه‌شناسی قرآن بدان توجه شود. آنچه ما از قرآن به دست می‌آوریم این است: قرآن اصلاح یکپارچه بشریت را به‌عنوان یک هدف عملی مطرح نکرده است. حتی به پیغمبر می‌گوید «و ما أَكثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ»؛ بیشتر این مردم با همه حرص و ولعی که تو داری مؤمن نیستند. قرآن چه چیزی را به‌عنوان هدف نهضتها معرفی می‌کند؟ بالا بردن درصد را؟ این درصد می‌خواهد کیفی یا کمی باشد و یا می‌خواهد آمیخته باشد؟ یاد رفقای آن سالها به خیر! در آن اوایل که رفقا خیلی مأیوس بودند، در هر شهری دو تا سه نفر باید پیدا می‌کردیم و اینها باید با هم جوش می‌خوردند تا یک انجمن بشوند. آن وقت می‌گفتند آخر از ما در برابر این موج گسترده

فساد در نواحی مختلف، داخلی و خارجی، چه کاری ساخته است؟ چه چیزی به ما پیشنهاد می‌کند؟! من به آنها می‌گفتم که خوب دقت کنید! اگر با کوشش‌هایتان و با این برنامه‌هایی که دارید کمی بهتر از امروزتان بشوید، موفقیت بزرگی است. اگر در این برنامه‌ها یک نمونه ساخته بشود ایده‌آل است. الان شما با مقداری خصلت‌های خوب آمده‌اید، اینها را هم که از دست ندهید و بدتر نشوید، موفقیتی است درخور ملاحظه. تا اینجا که می‌گفتم مثل اینکه مسأله هنوز برایشان تمام نبود؛ پس یک مسأله دیگر هم مطرح می‌کردم و آن اینکه، اگر بدتر هم می‌شوید یک خرده کمتر بد بشوید؛ کندتر بدتر بشوید. می‌گفتم این هم موفقیت است. این مطلق‌گرایی و مطلق‌طلبی آفت زندگی ماست. من نمی‌دانم چه‌طور است که برای سایر مسائل زندگیمان به اصل نسبت چسبیده‌ایم! این مردمی که دنبال زندگی هستند، دینشان دین زندگی است و پیروان مذهب زندگی هستند، صبح تا شب برای چه چیز تلاش می‌کنند؟ همین اتریشی‌ها، همین‌ها که شما می‌بینید، این اتریشی صبح تا شب برای چه تلاش می‌کند؟ مثلاً تلاش می‌کند زندگیش خوب بشود. می‌خواهم ببینم وقتی شش سال تلاش کرد زندگیش ایده‌آل می‌شود یا به نسبت بهتر می‌شود؟ کدام‌یک؟ ما که در همین عمران دنیایی مان به نسبت راضی هستیم، چه‌طور در عمران اخلاقی، عمران معنوی و عمران نظام اجتماعی نمی‌خواهد نسبت بر ایمان ارزش نداشته باشد؟!

البته اشتباه نکنید! مبدا این عرض من همتها را پایین بیاورد! همت، بلند! اما همت بلند معنایش این است که اگر تلاش کردیم به سه و نیم در هزار رسیدیم تلاش را با شدت ادامه بدهیم تا چهار در هزارش بکنیم و باز هم قانع نشویم تا پنج در هزارش کنیم و ادامه بدهیم تا نهصد و نود و نه در هزارش کنیم ولی از

حالا می‌دانیم به هزار در هزار نمی‌رسیم و با اینکه می‌دانیم به هزار در هزار نمی‌رسیم تلاش را مردانه ادامه می‌دهیم. خانم‌ها! جسارت نباشد وقتی می‌گوییم مردانه یعنی مصمم ادامه می‌دهیم. مردانه، زنانه، قهرمانانه ادامه می‌دهیم. بنابراین عنایت بفرمایید ما با این واقعیت روبه‌رو هستیم که این گروه‌های پنجگانه همواره در طول تاریخ و در عرض جغرافیا و پهنه جغرافیا بر سر راه نهضت‌ها وجود داشته‌اند اما می‌بینیم موفقیت نهضت‌ها در ایجاد دگرگونی در این گروه‌ها یکسان نیست و بعضی نهضت‌ها موفق‌ترند. ما می‌کشیم تا در نهضت خود از موفق‌ترها باشیم. چگونه می‌توان از آن چهار گروه بیرون آمد و به گروه اول پیوست؟ برنامه روشن است؛ برنامه مستمر خودسازی با استفاده از همه عوامل مؤثر در خودسازی، اما نه خودسازی خانقاهی، که خودسازی اسلامی مدنظر است. انسان در اجتماع و در میدان عمل و تلاش، نه انسان تک و تنها. مارکس انسان را فرزند کار و عمل معرفی می‌کند و قبل از او هگل با همان ایده‌آلیسم خویش چنین کرد. ولی اسلام فراتر و جامع‌تر از همه، انسان را ساخته عمل معرفی می‌نماید و این مسأله در روایات اسلامی مکرر گفته شده است. البته بسیاری از روایات با زبان خاص زمان خویش بیان شده و چون با زبان زمان ما هم‌تراز است، گویایی خاصی دارد. در بعضی روایات آمده که در روز رستاخیز عده زیادی از افراد بشر در قالب حیواناتی چون خوک، گاو، مار، افعی، عقرب، مور، رتیل و امثال اینها محشور می‌شوند زیرا آن اندام طبیعی را که طبیعت و خدای طبیعت به ایشان داده بود، با عمل خویش به هیکل و قالب جدید تبدیل کرده‌اند. یعنی قالب‌های روز قیامت، قالب‌های من‌ساخته و شماساخته است. انسان با یک سلسله استعدادها، با یک سلسله مایه‌ها و دستمایه‌ها به‌وجود می‌آید اما انسان آینده، ساخته دست عمل است با بینش

صحیح و با بسیج کردن همه استعدادهای نهفته برای عمل و قرار گرفتن در حلقه خوبان، یعنی خوبان تلاشگر، سختکوش و مقاوم می‌توانند چنین شوند. با بلال‌ها معاشرت داشته باشید و معاشرت داشته باشیم که بسیار مؤثر است. اولین مسأله‌ای که در ایجاد انجمن‌های اسلامی در خارج از کشور، در شهرهای اروپایی و امریکایی برایم مهم بود این بود که یک جوان وقتی که می‌آید اگر در جو کوچک دو سه نفری قرار بگیرد فرهنگ و ساخت اسلامی آن برایش کمک بزرگی است. بله، خیلی مهم است. برای انسانهای متعارف خیلی مهم است. این درست که انسانهای برجسته زبده گاهی گلگهایی هستند که در لجنزار رویده‌اند؛ در سرتاسر تاریخ، گلگهای زیادی داریم که در لجنزار رویده‌اند و بعد گلگهایی نیرومند شده‌اند و لجنزار را به گلزار تبدیل کرده‌اند. این در جای خودش. ولی انسانهای معمولی به مصداق شعر سعدی که «گلی خوشبوی در حمام روزی ...» از همنشین و محیط زندگی تأثیرپذیر هستند: من توصیه مؤکد دارم که اینجا خانمها، آقایان، خانواده‌های همفکر، همراه و هم‌عمل حتماً با همدیگر معاشرت بیشتر داشته باشند. مانوس‌تر باشند و نگذارند خلأهای روحی، راه را برای نفوذ فسادهای گوناگون باز کند. ابتکار به خرج دهید. به راهی بروید که بتواند تأثیرات آن، محیط داخلی و حتی بسیاری از رخنه‌های محیط خارجی را از بین ببرد. فرمودید چگونه می‌شود از آن چهار گروه به گروه اول آمد و یا کسانی را آورد. یکی از دوستان پرسید چگونه می‌شود آورد. دیگری پرسید چگونه می‌شود آمد. پاسخ هر دو این است: با خودسازی، خودسازی برخاسته از این عواملی که عرض شد. بینش سالم، فن و تاکتیک و محیطی کوچک و مساعد ساختن، که البته این‌ها عملی است. کدام نهضت را سراغ دارید که هسته‌های نخستین آن در محیطی که به

وجود آمدند و صلّه ناهمرنگ نبوده باشند؟ کدام نهضت مترقی سازنده را در طول تاریخ می‌شناسید که گروه نخستین و بنیانگذارانش وصله ناهمرنگی بر جامه جامعه زمانشان نبوده باشند؟ بنیانگذاران نهضت‌ها از اقلیت بودند یا از اکثریت؟ اکثریت پسند بوده‌اند یا نه؟ همه نهضت‌های مترقی این‌طور بودند. یعنی با یک، دو و چند نفری شروع شده‌اند که آن چند نفر از نظر طرز فکر، آرمان و از نظر رفتار در ارتباط با محیط زمانشان، ناهمرنگ بوده‌اند. پیغمبر اکرم - صلوات الله و سلامه علیه - بعد از چهل سال قابل هضم بودن برای محیط خویش به محض اینکه آن رستاخیز و قیام و انبعاث و آن بعثت درونی را به یاری خداوند در خودش به وجود می‌آورد، احساس می‌کند به فردی تبدیل می‌شود که می‌گویند این آدم، مجنون و دیوانه است؛ به هر حال یک عنصر ناجور و نامطلوب است. همه اینها متهم بودند به آنکه یک عنصر نامطلوب هستند. عنصر نامطلوب طبیعی است که با محیط خودش دمسازی ندارد. یک انسان دارای آرمان، یک دنیاست. برای خودش دنیایی است حاکم بر دنیای بیرون. توانا باشید! احساس توانایی کنیم! باز به این سازندگی‌ها توصیه می‌کنم، به شرط اینکه بفهمید و اهمیت بدهید.

درباره نماز، روزه و تمرینهای عبادی از قبیل انفاق در اشکال گوناگونش، تعاون، همکاری و نقش سازنده این عبادت‌های گوناگون - به شرط اینکه واقعاً آهنگ عبادت داشته باشد یعنی روح انسان را در برابر خدا هموار و رام کند - عرض کنم که عبادت یعنی رام کردن خویشتن در برابر حق، خود را رام کنیم چون ما در برابر عبادت سرکشیم. مقابل عبد چیست؟ طاغوت. بدانید همه ما یک شاخه طاغوتی داریم. بنده خودم را می‌گویم که به دیگران جسارت نباشد. ما یک شاخه طاغوتی داریم. یک جوانه طاغوتی در ما هست که اگر به آن

میدان بدهیم با سرعت رشد می‌کند. خاصیت نیلوفر دارد، اصلاً جا برای هیچ چیز نمی‌گذارد. این مرغها را در کشتزارها دیده‌اید؟ مرغ و گیاههای مرغی این خاصیت را دارند که سریع رشد می‌کنند. ما یک جوانه مرغی طاغوتی داریم که اگر به آن میدان بدهیم تمام پهنه وجود ما را می‌گیرد. تقوا یعنی چه؟ یعنی خودمهاری؛ یعنی گفتار، رفتار، نگاه و برخوردمان همگی مهار شده باشد. اینهاست کیفیاتی که با آن می‌شود از چهار گروه بعدی به گروه اول آمد و آورد.

یکی از رفقا نوشته‌ای در مورد الگوها به من داده بود؛ الگوها چه نقشی دارند؟ امامها - امامهای واقعی نه امامهای منصبی - چه نقشی دارند؟ امام منصبی در ایده ما به چه معناست؟ امام و پیغمبر منصوب به اعتبار این است که ما می‌خواهیم به وحی و تفسیر بر وحی اعتماد کنیم و گرنه امام ما، امامی است که بی‌فرمان، بدون استوارنامه و بدون حکم در جامعه مقبول می‌افتد و جا باز می‌کند. امام الگوست، عشق‌آفرین و شوق‌آفرین است. نهضت‌های ما زمانی می‌توانند از میان چهار گروه بعدی، افرادی را برای گروه اول به دست آورند که با الگوها آغاز شوند. یکی از جوانان مهندس که در حدود چهار سال قبل گرفتار شده بود، با یکی از آشنایان دیگر که او هم موقتاً برای ده - پانزده روز گذارش به کمیته افتاده بود هم‌سلول شده بود. این آشنای ما آن موقع حدود چهل و سه - چهار سال و آن جوان مهندس حدود بیست و سه - چهار سال داشت. بعد از دو هفته که از کمیته آمده بود من از وی دیدن کردم. به من گفت که چند روزی با یک جوان در یک سلول بودم که از آشنایان تو بود. او در من تحولی ایجاد کرده است. این چند روز زندگی با او مرا تغییر داده و در من یک نوع انقلاب ایجاد کرده است. آن وقت شروع کرد به گفتن شرح حال او؛ بی‌نش

اسلامی، حضور ذهن جوان نسبت به قرآن، نهج البلاغه و روایات و بینش اجتماعی، رفتار، تواضع و بی تکبری او. این چیست در جمع ما که هر کسی تا ذره‌ای به جایی می‌رسد فوراً دچار کبریا می‌شود؟! چرا نهج البلاغه نمی‌خوانیم؟ چرا قرآن نمی‌خوانیم؟ اینکه قرآن می‌گوید: «خداوند هیچ متکبر جباری را دوست ندارد ولو در صف خودمان باشد» پس چرا نمی‌خواهیم درک کنیم که اگر من متکبر و جبار باشم چگونه می‌خواهم در تلاشی که هدفش از میان بردن متکبران و جباران است سهیم باشم؟ در تواضعش، فروتنیش، آماده به کاریش، تنبل نبودن و متحرک بودنش، محبتش، انسان دوستیش، نماز با حالش، قرآن خواندن با حالش، ذکر و یادش و سکوت به جایش سهیم باشم؟! چرا دهانمان چفت و بست ندارد و هر حرفی را که می‌دانیم زود می‌گوییم؟! بیایید با خودسازی‌ها الگو شویم. اگر الگو شدیم دیگران را جذب می‌کنیم. یک انسان مغناطیسی نیرومند است؛ براده‌ها را جذب می‌کند. وقتی براده‌ها جذب شدند خاصیت مغناطیسی پیدا می‌کند و هر قدر بیشتر با مغناطیس اصلی بمانند خاصیت در آنها دیرپاتر می‌شود. مطلق‌بین هم نباشید! چرا وقتی سه سال بر روی یک نفر کار می‌کنید تا دو سانتیمتر جلو می‌آید، این حرکت را کم می‌دانید؟! این را مکرر از دوستان نزدیکم شنیده‌ام. مگر انسان‌سازی ماشین‌سازی است که علاقه دارید مدتی کار کنید و یک ماشین نو اختراع کنید و بعد به کارخانه بدهید تا هزار، دو هزار و یا صد هزار تا در روز تولید کنید؟ انسان‌سازی دشوار است. موفقیت کوچک در انسان‌سازی موفقیتی است بس بزرگ. یک قیراط الماس چه قدر ارزش دارد؟! انسان شایسته نسبت به همه موجودات دیگر، نظیر الماس است نسبت به سنگهای دیگر؛ خیلی ارزش دارد؛ یک قیراطش هم ارزش دارد. پس این که

سؤال فرمودید چه طور می شود از گروه های چهارگانه بعدی به گروه اول آمد و آورد؟ با برنامه خودسازی که با این معیارهایی که عرض شد اشباع شده باشد. غالباً می بینیم که رفقا پی یک آمپول «خوب شدن» می گردند [و می پرسند] که فلانی! می شود آمپولی بز نیم یک ساعته خوب بشویم. جواب مخلصان این است که خیر؛ چنین چیزی وجود ندارد. فقط در پروسه و جریان می شود خوب شد و گاهی حرکت و جریان کند است.

مطرح کرده اند که مسلمان اقلیمی، اسلامش اختیاری نیست و تحت تأثیر شرایط محیطی مسلمان است. بله، شما می دانید به همین دلیل یکی از وظایف هر دختر و پسر مسلمان در سن بلوغ این است که اسلام اقلیمی و اسلام خانوادگی را به اسلام شناختی و انتخابی تبدیل کند. این یکی از همان مسائل به ظاهر جزئی است که وقتی در جامعه اسلام مورد بی مهری و کم توجهی قرار گرفت جامعه ما را به عقب برد. شما می دانید که در کنیسه ها هم همین طور است؛ در کنیسه چند نوبت «توفن»^۱ دارند؛ چند نوبت تعمیر دارند که یک نوبت آن در سن بلوغ است. البته شاید آن یک تشریفات باشد ولی این مسأله برای اسلام جدی بوده و جزو تعالیم است. شاید خیلی از آقایان قبلاً هم با آن آشنا بوده باشند که هر دختر و پسر مسلمان باید در آغاز بلوغ، اسلامش اجتهادی باشد و نه تقلیدی؛ یعنی پذیرش اصول ایدئولوژی باید از روی شناخت و انتخاب و

۱- این مطلب به مراسم تفی لین بندان اشاره دارد. برای این مراسم جعبه هایی در ابعاد ۳*۳ سانتیمتر تعبیه شده که داخل آن ها اوراقی چرمین از پوست حیوانی حلال گوشت قرار دارد و بر روی آن ها آیاتی از تورات و در موضوعاتی چون توحید نوشته شده است. این آیات را بر روی دست و پیشانی افراد مکلف یعنی کسانی که به سن ۱۳ سالگی یا بلوغ شرعی رسیده اند می بندند. فرد مؤمن در اولین نماز جماعت صبح شرکت می کند و از آن پس باید تمام مسئولیت های دینی یک مؤمن را بپذیرد و در انجام آن ها کوتاهی نکند.

اجتهاد و کوشش باشد و اگر این طور نباشد اسلامش طبعاً ناقص است. اگر گذشتگان ما نکردند آیا ما حاضریم برای بچه‌های خودمان این کار را بکنیم؟ آیا حاضریم برای رفقای خودمان این کار را بکنیم؟ حاضریم همت کنیم رفقای که به اینجا می‌آیند، اسلام اقلیمی خانوادگی عاداتی خودشان را به اسلام انتخابی آگاه تبدیل کنند؟ وظیفه این است. این یکی از بندهای مواد ایدئولوژی ماست که هر مسلمان در سن بلوغ باید اسلام اقلیمی غیرانتخابی را به اسلام شناختی انتخابی تبدیل کند.

سؤال بعدی این بود که گروه دوم از گروه‌های پنجگانه، چه زبانی برای جامعه دارند؟ گروه دوم، ناراضی‌هایی بودند که فقط از تغییر وضع استقبال می‌کردند، چون در پی بهبود وضع خویشان بودند. یک سؤال هم راجع به گروه پنج بود. این‌ها را با هم جواب می‌دهم. سؤال دیگر این بود که گروه پنجم مورد پیام گروه اول هستند و گروه اول در حقیقت باید به وسیله اینها پیام خودش را تحقق ببخشد. گروه دوم و گروه پنجم گروه‌های بدی نیستند اما باید مواظب خطر ناخودآگاه آنها بود. گروه دوم و گروه پنجم بی‌خطر نیستند، بنده گفتم خطر دارند و آسیب می‌رسانند؛ نه اینکه گروه‌های بدی هستند، اما باید مواظبشان بود. باید خودمان را برای پرستاری و سرپرستی آنها بسیج کنیم. در دایره تجربه‌های خود همیشه می‌بینم که توقع رهبران نهضتها از توده مردم زیاد است، چه آن توده‌ای که جزو گروه دوم است، چه آن توده‌ای که جزو گروه پنجم است. یعنی چه توقعشان زیاد است؟ یعنی می‌گویند: مگر اینها به سمت نهضت نیامدند؟! پس باید از رهبری خودبه‌خود اطاعت کامل کنند. غافل از اینکه اینها آنهایی نیستند که آمدنشان به سمت نهضت، با اطاعت کامل همراه باشد، چون زیربنای آمدنشان، زیربنای گروه اول نیست. گروه اول است که

آمدنش به سمت نهضت با التزام تقریباً کامل و در حد نصاب برای اطاعت از رهبری همراه است و می‌شود بدان اعتماد کرد. اما روی گروه دوم و گروه پنجم باید کار کرد. این یادآوری برای این بود که اهمیت وظیفه رهبری را نسبت به گروه دوم و گروه پنجم یادآور شده باشم. اگر کار نکنیم آسیب و خطر دارد. اما گروه دوم - و همچنین گروه پنجم، چون در پی موقعیت بهتر است ممکن است رهبری رفاه‌آور را بر رهبری آرمان‌طلب مقدم بدارد و اتفاقاً چنین هم بوده است. می‌توانید بررسی بفرمایید! در اسلام هم همین‌گونه شد. این مانع از آن نیست که بگویم اگر رهبری، هوشیاری به خرج بدهد روی گروه دوم و گروه پنجم کار نکند و بداند زمینه تحقق بخشیدن به پیام او، این دو گروه هستند، با تلاش برای ترجیح دادن رهبری خودش بر رهبری‌های رویزیونیست (تجدیدنظر طلب) می‌تواند آنها را آماده‌تر کند. این کار را می‌تواند بکند، چون انسان قابل تغییر است. اما خطر اینجاست که رهبری انتظار داشته باشد که گروه دوم و پنجم نسبت به رهبری موضعی کم و بیش مشابه موضع گروه اول داشته باشند. این اشتباه است! این خطرز و آسیب‌آفرین است!

دوست دیگری سؤال کرده‌اند که سوره حمد، جامعه را به سه گروه

تقسیم می‌کند: ۱- اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ۲- مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ و ۳- ضَالِّينَ.

صحیح است. در آن سوره، گروه‌ها این‌جور تقسیم می‌شوند: انعمت علیهم، مغضوب علیهم و ضالین. می‌دانید که این گروه‌بندی به دنبال «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» آمده، یعنی در رابطه با هدایت آمده است. گروه‌بندی‌ها در رابطه با مسائل، خودبه‌خود فرق می‌کند. البته در میان این پنج گروه، می‌توانم عرض کنم که گروه اول «اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» هستند، گروه سوم و چهارم «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» هستند، گروه دوم و پنجم اگر رویشان کار نشود «ضالین» هستند و اگر

رویشان کار بشود می‌توانند به گروه «انْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» نزدیکتر شوند. ولی آنهایی که رویشان کار نشود و آسیب‌آفرینی کنند تقریباً شبیه «ضالین» اند. این گروه‌بندی، تقسیم تقریبی است ولی به هر حال، سوره حمد بر محور هدایت گروه‌بندی شده و معیار جالبی دارد که لابد پیرامونش مطالبی خواننده و شنیده‌اید. اگر وقتی باز با دوستان دیدار داشتیم توضیح خواهیم داد ولی ما در اینجا بر اساس معیار دیگری تقسیم‌بندی کرده‌ایم: بر معیار نوع اسلام و نوع تن در دادن و پذیرفتن نظام جدید که این پنج گونه را شامل می‌شد.

فرموده‌اید چه عواملی ما را از کسب ایمان بازمی‌دارد؟ خودپرستی، هواپرستی، هوس‌کیشی؛ مسأله‌ای که امروز دنیای مصرفی، به تعبیری که دیشب با بعضی از دوستان گفتیم دنیای کُزومیست^۱ با توجه به هوس‌کیشی بدان گرفتار است و راه را بر همه نهضت‌های اصیل مشکل می‌کند. انسانهای رفاه‌زده، انسانهای هوس‌کیش، اصالت لذت مادی، اصالت لذت‌های شکمی و از شکم به پایین؛ دیگر جایی برای قلب و مغز باقی نمی‌گذارد؛ قلب را که اصلاً می‌میراند، مغز را هم در خدمت همان شکم و پایین‌تر درمی‌آورد. تمام شد. سخت مواظب باشید دچار هوس‌کیشی نشوید! در قرآن حتی تعبیر «أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ»^۲ را می‌بینید. قرآن چه عالی گفته! قرآن به‌حق، یک کتاب تحلیلی است، چون بزرگترین تحلیلگر او را فرستاده است. گاهی بعد از بحث‌های تحلیلی که خودم می‌کنم یا در جایی می‌بینم، به یک آیه قرآن برخورد می‌کنم و مشاهده می‌کنم که تمام این تحلیل در یک عبارت کوتاه بیان شده! عجب! در این آیه گفته کسی که خدای او هوای اوست و در نتیجه، عالمی

۱- مصرف‌گرا.

۲. جاثیه، ۲۳.

گمراه است «أَضَلُّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ» با اینکه علم دارد خدا او را گمراه کرده است. چه قدر فراوانند! عالمان در خدمت طاغوت چه کسانی هستند؟ عالمان در خدمت طاغوت کسانی هستند که «اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ». چه عواملی ما را به این فساد می‌کشاند؟ هوس‌کیشی، خودپرستی. بعضی‌ها هوس‌کیشی را مهار می‌کنند؛ نوبت به خودپرستی که می‌رسد می‌بینید می‌لنگند. خودنمایی، تفوق‌طلبی، برتری‌جویی، استعلا. «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ»^۱ استعلا، برتری‌جویی؛ اینها دشمنان بزرگ درون ما هستند و این است جهاد اکبر و أَفْضَلُ الْجِهَادِ که با آنها بتوانیم بر این دشمنان درون مسلط شویم. «انسان مسلط بر این دشمنان درون» است که می‌تواند بر دشمنان بیرون پیروز شود.

خطر گروه دوم، می‌تواند خیلی زیاد باشد. این سؤال درست در برابر آن سؤال است که گروه دوم چه زبانی برای جامعه دارد؟ تقریباً توضیح داده شد که درست است که خطر گروه دوم می‌تواند زیاد باشد ولی خطر گروه سوم چه؟ عرض کردم که از آن زیادتر است. چون گروه دوم که برای تغییر وضع و دستیابی به وضع بهتر می‌آید، خیلی هم کارهای قهرمانانه انجام نمی‌دهد پس خیلی هم جا باز نمی‌کند ولی گروه سوم خیلی خطرناکند؛ اینها جا باز می‌کنند. و گروه چهارم، آن فرصت‌طلبها، آنهایی که در کمینگاه‌هایشان نشسته‌اند، اینها با نفس تازه و تمام زیرکی به میدان می‌آیند. گروه دوم، این عرضه‌ها را ندارند؛ خطرشان، نسبت به گروه سوم و گروه چهارم کمتر است ولی بی‌خطر هم نیستند.

فرموده‌اید که من بیماری را روشن کردم و توضیح دادم ولی نسخه‌ای نوشته نشد. حق با شماست. گاهی انسان در بحث فقط کار دیانگوز^۱ را انجام می‌دهد و بعد در بحث دیگر سراغ دارو می‌رود که آیا دارویی هست یا نیست؟ از این گذشته، من هیچ وقت داعیه ندارم، می‌دانید بنده آدمی بی‌ادعا هستم و می‌خواهم تا هر وقت زنده‌ام بی‌داعیه زندگی کنم. یک چیزهایی که می‌دانم می‌گویم و هر چه هم ندانم نمی‌گویم. بگذارید با هم درد را بشناسیم؛ شاید شما فردا درمان‌شناسی باشید که درمان را در اختیارمان می‌نهد. در این بحثها آنچه در زمینه درمان می‌شد عرض کنم. عموماً عرض کردم. آگاهی از این نقطه‌های آسیب‌پذیری نهضت می‌تواند مدیریت و رهبری حرکت ما را موفقتر کند. باز هم تکرار می‌کنم: آگاهی بر این نقطه‌های آسیب‌پذیری حرکت می‌تواند رهبریهای کوچک و بزرگ، محلی و وسیعتر از محلی حرکت ما را موفقتر بکند. به این امید مطرح شد. در بخشی دیگر از عرایض عرض کردم که وقتی رهبری الگو شد — الگوی عملی — وقتی هسته‌ها هسته‌هایی شدند با معیار عمل، اینها مطمئناً نقش مؤثر و سازنده‌ای خواهند داشت. یکی از دوستان که آیات مناسب را سراغ می‌گرفت، آیاتی از اواخر سوره فرقان هست که با این آیه شروع می‌شود: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا...» ... تا: «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا.»^۲ خیلی جالب است. یکی از خواسته‌های بندگان راستین خدا در این سوره آمده است: «خداوندا! همسران و فرزندان ما را مایه روشنایی چشم ما بگردان.» او دنبال همسری و فرزندی است و احساس مسؤلیت می‌کند که

۱- عیب‌یاب.

۲- فرقان، ۶۳ و ۷۴.

همسر و فرزند مایه روشنایی چشم او شود و بعد «وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»؛ «ما را پیشوا و پیشتاز و پیشگام انسانهای با تقوای خودمهاری خداترس کن.» یعنی از هر نوع رهبری و سالاری خوششان نمی آید. اگر هم می خواهند جلو باشند می خواهند در صف مقدم متقین باشند. هسته‌هایی که این روحیه را داشته باشند مطمئناً نقش مؤثر و سازنده‌ای خواهند داشت. برادران و خواهران عزیزی که تلاش کرده‌اید؛ بدانید با همین معیارهای متعارف قرآن که از همین آیات صریح به دست می آید تا خیلی جاها می شود هسته‌های الگو بود.

نوشته‌اید در اسلام هم گروه اول به قدرت نرسید. راه چاره چیست؟ این سؤال زمینه را برای نکته‌ای که می‌خواستم عرض کنم آماده کرد و آن را همین جا عرض می‌کنم. دقت کنید! حرکت‌ها باید در پی رشد و گسترش کمی خویشتن باشند اما، به این اما توجه کنید، نه گسترش سریع و رشد سرطانی! پیشرفت سریع اسلام به همان اندازه که برای اسلام موفقیت بود و نشانه برجسته‌ای از موفقیت اسلام از آب درآمد، به همان اندازه هم خطر به همراه آورد. خوب، گاهی می‌شود نهضتی با خلأ روبه‌رو شود. وقتی با خلأ روبه‌رو شد خودبه‌خود گسترده می‌شود؛ گسترش نهضت را نمی‌شود مهار کرد. گسترش نهضت را تا وقتی می‌شود مهار کرد که با سازندگی همراه باشد. این، یکی از آن علاجه‌است که رهبری می‌تواند رعایت کند. گاهی اعضای نهضت شتابزدگی عجیبی برای گسترش نشان می‌دهند؛ حوصله یک نسل و دو نسل نهضت غیرگسترده و به اصطلاح نهضت محدود و بی سروصدا را ندارند. اینها برای نهضت خطر ایجاد می‌کنند. گسترش نهضت باید با افزایش تدریجی آمادگی رهبری برای دیگرسازی و سازندگی همراه باشد. اگر این گسترش، سرعت و شتاب گرفت، به‌طوری که قبل از کسب آمادگی برای ساختن کسانی

که حتی به دلخواه به صفوف نهضت می‌پیوندند، یعنی گسترش سرطانی پیدا کرد، نهضت به همان سرنوشتی دچار می‌شود که بیمار سرطانی و سلول و عضله سرطان‌زده بدان دچار می‌شود. اسلام به همین سرنوشت دچار شد. ولی با کمال تأسف عرض می‌کنم این مسأله همیشه مهارکردنی نیست. یعنی گاهی نهضتی در یک موقعیت تاریخی قرار می‌گیرد و نمی‌تواند گسترش خود را مهار کند. فقط اسلام نیست که به این سرنوشت دچار شده. خیلی از نهضت‌های دیگر هم به همین سرنوشت دچار شده‌اند. نوشته‌اند که برای بازشناسی گروه اول از گروه‌های دیگر، معیارهای بیشتری، بیش از معیار نورانی بودن، نشان بدهید.

در طول بحث‌های قبلی‌ام از دو سه معیار اسم بردم. چون توضیح دادم فقط نام می‌برم. خوب دقت کنید! گروه اول شجاع است و پاک‌باخته؛ خودنما، مُراعی و ریاکار نیست؛ جاه‌طلب نیست؛ تفوق‌طلب نیست؛ اهل ایثار است؛ معیارهایش برای سنجیدن، یکی است، دو تا نیست. این چه مشکل بزرگی است که دچارش هستیم. باید توضیح بدهم؛ چون قبلی را توضیح داده بودم این را هم توضیح می‌دهم. ما گرفتار یک بیماری هستیم. این بیماری خیلی شدید و خطرناک است. ما همیشه با خودمان دو جور ترازو داریم: برای سنجیدن نقطه‌های روشن و مثبت دیگران یک ترازویی داریم که یک تُن را یک گرم نشان می‌دهد؛ یعنی وقتی یک تُن فضیلت دیگران را در کفه ترازو می‌گذاریم، برای طرف دیگر، یک سنگ یک گرمی کافی است، اما برای نشان دادن فضیلت‌های خودمان یک گرم را یک تن نشان می‌دهد. این هم یک ترازو است. یک ترازوی دیگر هم داریم: برای نشان دادن نقطه‌ضعف‌های خودمان، یک تن را یک گرم نشان می‌دهد و در سنجیدن نقطه‌ضعف‌های دیگران، یک گرم را یک

تن نشان می‌دهد. یک بام و دو هوا؛ این سرِ بامِ گرما، آن سرِ بامِ سرما. وضع ما این چنین است. رفقای حاضر در جلسه، دوست دارم همین الآن یک خودنگری کنیم، ببینیم خودمان تا چه حد از استفاده از این ترازوها صرف نظر کرده‌ایم و یک ترازو بیشتر نداریم که هم می‌شود با آن خوبیهای خودمان را بسنجیم و هم خوبیهای دیگران را؛ هم بدیهای خودمان را و هم بدیهای دیگران را، همه را هم یک جور نشان بدهد؟ چند نفرمان چنین ترازویی داریم؟ نمی‌خواهم مطلق‌نگر باشم، چقدر داریم، چند درصدمان داریم؟ انصاف؛ اسلام آیین انصاف است. منصف باشیم. کمالات دیگران را کمال بدانیم؛ عیب خودمان را هم عیب بدانیم. این یکی از نشانه‌های آن گروه اول است؛ یکی از نشانه‌های روشنایی آنهاست. لذا شما در رفتار آنها روشنایی و نورانیت می‌بینید. توصیه می‌کنم خطبه «حقوق رهبر بر مردم و مردم بر رهبر» از نهج‌البلاغه را حتماً یک بار در یکی از خطبه‌های نماز جمعه یا در یکی از جلسات خودتان بخوانید و بعد تکه تکه درباره آن بحث کنید. الان حضور ذهن ندارم خطبه چندم است؛ یادآوری خواهم کرد. چه خطبه جالبی است! ببینید علی(ع)، این انسان نمونه، خودش را در چه موضعی می‌گذارد! اینها برخی از نشانه‌های آنهاست. نشانه‌های بیشتر را در قرآن، در خطبه متقین و خطبه همّام (همّام، همّام یا همّام هر سه جور ضبط شده است) از نهج‌البلاغه می‌توانید پیدا کنید.

سؤال بعد درباره وضع گروه پنجم در عصر حاضر در ایران است. گروههایی که من عرض کردم، بیشتر گروههای نوع دوم بودند. آنچه ما در ایران داریم اکثراً مسلمانان نوع سومند، یعنی مسلمانان اقلیمی هستند. چون این سؤال مطرح شد، می‌توانید باز کنید که منظورتان از این سؤال چه بوده؟ گروه پنجم یا شبه گروه پنجم؟ در سؤال چنین آمده است که در حقیقت، در ارتباط با

یک نهضت سازنده اسلامی، این گروه پنجم خودبه‌خود در ایران وجود دارد، پس در ارتباط با نهضت سازنده اسلامی که در پیش هست چه می‌توانیم بکنیم؟ پاسخی که می‌توانم عرض بکنم این است: به این عرض من خیلی عنایت بفرمایید! شنیدنش و شاید گفتنش تلخ است! ولی تلخها را باید گفت و شنید. در ایران گروهی که از آنها به‌عنوان گروه پنجم یاد کردیم و می‌توانیم آنها را در شمار گروه پنجم بگذاریم از دید من بسیار کمتر مورد گلايه هستند تا گروههایی که به‌عنوان صف مقدم و گروه هدایت‌کننده شناخته می‌شوند. یعنی حرکت در ایران دو بخش می‌شود: یکی بخش حرکت‌های اسلامی سری که هنوز با توده‌ها و گروهها رابطه زیادی ندارند و نمی‌شود وضع این دو را با هم به خوبی روشن کرد و فعلاً هم نمی‌خواهم راجع به آن بحث کنم زیرا بحث دیگری می‌طلبد، و دیگری حرکت عمومی علنی با موج گسترده می‌باشد. من درباره این حرکت دوم نظر می‌دهم. من در این حرکت دوم، از نقشی که آن گروه پنجم ایفا می‌کند [و سهمی که دارد] به‌نسبت راضیم و از گروهی که باید اینها را به ثمر برساند و سهمی که ایفا می‌کند به‌نسبت راضی نیستم. به همین دلیل بر خودم و بر شما بانگ می‌زنم به خودسازی بیشتر. رفقای عزیز! توقعمان را از توده خلق جامعه خودمان واقع‌بینانه کنیم. برگردیم نقایص خودمان را در رهبری و در هدایت این توده و در پیشگامی برای این توده بهتر بشناسیم. گله‌هایی که من از این گروه به‌اصطلاح مقدم دارم این است که خودسازی‌ها برای ایفای نقشی که الآن به دوششان است رسا و کافی نیست. در بعد بینش اسلامی و شناخت اسلام کمبودها داریم و گاهی شکننده است. در بعد بینش سیاسی و بینش اجتماعی کمبود بس شکننده داریم. دیشب در اینجا به رفقا عرض کردم که چند نفر از شما روی این مسائل کار می‌کنید؟ چرا کار

نمی‌کنید؟! چرا بی‌کارید؟! چرا به شناخت مسائل اجتماعی علاقه نشان نمی‌دهید؟! چرا برای خودتان بحث نمی‌گذارید؟! چرا حتی گاهی در یک سخنرانی تفریحی شرکت نمی‌کنید؟! چرا در آن سخنرانی‌های تفریحی، سخنرانی‌های غیرموظف که در مجامع تحلیلگرانه اینجا - ولو برای جامعه اتریش^۱ یا اروپا یا غرب یا دنیای سوم برپا می‌شود شرکت نمی‌کنید؟! همین پریشب یک سخنرانی در رابطه بین علم و ایمان در عصر ما ضبط کرده بودند؛ نشستی بود در تلویزیون اتریش که چند نفر به اصطلاح خودشان پرامینت، شخصیت‌های برجسته، در آن شرکت کرده بودند. به دلیل این‌که کارهایی پیش می‌آمد، نصف آن را بیشتر گوش نکردم، خوب، نمی‌دانم رفقای که در این مایه‌ها کار می‌کنند این سخنرانیها را گوش می‌کنند؟ به نکته‌هایش توجه دارند؟ رفقای عزیز! هیچ حرکتی نمی‌تواند از تمام بنیادهای فرهنگی‌مانش بریده باشد. ممکن است این سخنرانی حتی ضد روند فکری شما باشد. دیگر بیشتر از این که نمی‌شود؟! بفرمایید اصلاً این سمینار و این برخورد فکری از نظر معیار، ضد روند فکری ماست؛ ولی مگر می‌شود که انسان در محیطی زندگی کند که ضد خودش فعال باشد و از فعالیتش بی‌خبر باشد و کار کند. چنین چیزی می‌شود؟ پرتقلاتر باشید! پرتلاش‌تر باشید! حالا این ممکن است به تئولوژی^۱ و اصطلاحات آن ارتباط داشته باشد که حوصله‌اش را نداشته باشید ولی از سخنرانی‌های دیگر، بررسی‌های اجتماعی، بررسی‌های آماری و غیره استفاده کنید. از همین برنامه‌های بورژوازی و کاپیتالیستی تلویزیون اتریش می‌توانید برای بسیاری از مطالعاتان دستمایه‌هایی بگیرید. آیا در جمع شما کسی وجود

دارد که جراید اتریش را در رابطه با ایده‌ها و آرمان‌های خودش بررسی کرده و بریده‌های مطالب را داشته باشد و کلاسور و جمع‌بندی کرده باشد؟ ما آگاهی می‌خواهیم. ما در این دنیا زندگی می‌کنیم. هر کاری بخواهیم بکنیم باید در این دنیا بکنیم. ما، بخواهیم یا نخواهیم، در زیر چنگال این غولها قرار گرفته‌ایم. باید غول‌ها را بشناسیم. تریک‌های^۱ آنها را باید بشناسیم. حیل‌های آنها را باید بشناسیم. من کمبود را اینجا بیشتر می‌بینم؛ نه اینجا در این اتاق و این جمع بلکه در روشنفکران و انتلکتوئل‌های^۲ جامعه بیشتر می‌بینم؛ اعم از انتلکتوئلی که از قم برخاسته باشد یا از نجف یا از دانشگاه تهران یا از دانشگاه وین یا گراتس و امثال این‌ها. به هر حال انتظار من این است که رفقای عزیز وقت را غنیمت بشمارند. با مقدار زیادی آگاهی، با مقدار زیادی سرمایه جلو بیایید. به کمترین آگاهی شما نیاز است؛ نیاز مبرم است.

پاسخ من به جناب‌عالی این است که من از لیبک توده‌ها یعنی گروه دوم و پنجم راضی‌تر هستم. (گروه دومی‌ها همان گروه پنجمی‌ها هستند، توده‌ها بیشتر در این دو گروهند. دومی‌ها همان پنجمی‌ها هستند که قبل از به ثمر رسیدن نهضت، کمی جنب‌وجوش‌دارتر می‌باشند و تقریباً با یک تفاوت در یک مایه هستند). بنابراین پاسخ من این است که من از لیبک جامعه و خلق و توده به ندهایی که در جهت آرمانها برمی‌خیزد بسیار راضی‌ترم تا توان ندا در دهندگان و کسانی که برای استفاده از این لیبک باید دور و بر این ندا را داشته باشند. بنده در جمع یک چنین حالتی دارم و باور بفرمایید که خانم و بچه‌هایم در خانه این را مکرر از من شنیده‌اند که می‌گویم: «وای که آمادگی‌هایمان و

1. Tricks حقه، نیرنگ، حقه

2. Intellectual روشنفکر، اندیشمند

خودسازی‌هایمان در حد ظرفیت جامعه‌مان نیست». امیدوارم اگر من در این راه تقصیر کرده باشم، دیگر این تقصیر را نکنم تا خداوند از تقصیر گذشته من بگذرد و اگر تقصیر نکرده‌ام و فقط قصور و کوتاهی بوده امیدوارم با همت شما دوستان این قصورها برطرف شود.

اما در مورد سؤال بعدی، خیلی متشکرم که این سؤال را مطرح فرمودید. من از طرح سؤالاتی که به روشتر شدن متن یک بحث منجر می‌شود، خیلی خوشحال می‌شوم. در ذهن برادر عزیزمان این‌طور آمده بود که در این گروه‌بندی، گروهی دیگر را تحقیر می‌کند یا گروهی، گروه دیگر را دارای اسلام ناقص یا اسلام ناخالص و غیرراستین اعلام می‌کند. اینها در صورتی بود که گروهی باشد. گروه یعنی چه؟ یعنی ده نفر اینجا باشند، صد نفر هم آنجا باشند؛ این ده تا بگویند مسلمان راستین ما هستیم شما جلو نیاید! آن وقت این، مصداق آیه یازدهم سوره حجرات می‌شد: «لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ...» ولی این این‌جور نیست: اشخاص و گروه معین و طبقه معینی نیست. این عبارت است از یک نوع جامعه‌شناسی عمومی بشری در رابطه با نهضتها؛ نه فقط اسلام؛ عرض کردم حتی مخصوص اسلام هم نیست. این یک روند عمومی است که مرز جغرافیایی و تاریخی هم نمی‌شناسد. این یک نوع گروه‌بندی است که در رابطه با یک نهضت، خودبه‌خود این چند نوع انسان را داریم و هر نوعی از نظر سطح ایمان و خودسازی در این سطح قرار دارند. بنابراین عنایت بفرمایید که عین تقسیم‌بندی‌های طبیعی است؛ این تقسیم‌بندی، تقسیم‌بندی به اصطلاح علمی است. واقع‌نگری است؛ بی‌آنکه شخص من یا دیگری بخواهد بگوید جزو کدام گروه هستیم. اصلاً به عقیده من اگر به آنجا رسید که یک

فردی یا یک عده‌ای خواستند بگویند ما جزو آن گروه هستیم نه آن گروه دیگر، یکی از عالیترین شرایط گروه اول بودن را از دست داده‌اند و آن خودستا و خودپسند نبودن است. عرض شد که آنها خودخواه و خوپسند نیستند، متواضعند، فروتنند. عنایت فرمودید؟! بنابراین این تقسیم‌بندی بدون نام است، بدون برجسب است، بدون مشخص کردن است. این نشان‌دهنده یک واقعیت است. مثل این است که جناب‌عالی بگویید من بین پنج فرزندم که نگاه می‌کنم یکیشان در ریاضی خیلی با استعدادتر است، دیگری استعداد ریاضیش آن قدر نیست و کمی پایین‌تر است، دیگری پایین‌تر و دیگری پایین‌تر از آن و پنجمی پایین‌تر از همه. این یک واقعیت است و در اینجا می‌خواهید واقعیت را برای خودتان بشناسانید که پدر هستید. حالا می‌خواهید خانواده را رهبری کنید. اگر به این واقعیت توجه کنید می‌توانید خوب رهبری کنید. چه کار می‌کنید؟ اگر بچه اولی به رشته ریاضی برود و در عین حال در جامعه‌ای هم که هستید، رشته ریاضی خودبه‌خود یک کَرَدیت^۱ و اعتبار اجتماعی بالاتری دارد، بچه پنجمی را اجبار نمی‌کنید که تو هم باید به رشته ریاضی بروی. خیلی از پدرها این کار را نمی‌کنند چون نمی‌خواهند این واقع‌بینی را داشته باشند و به‌عکس خیلی‌ها که سعی می‌کنند او را در جای خودش رشد دهند، عمل می‌کنند.

عرض من این بود که مخصوصاً توجه به این تقسیم‌بندی برای رهبری لازم است. همین که فرمودید وظیفه و فرمودید آنها به دلیل اینکه از یک امکانات خداداده یا امکانات اجتماعی برخوردارند بنابراین توانسته‌اند به این مرحله از

۱. اعتبار credit

خودسازی و خودآگاهی برسند، پس وظیفه‌شان سنگین‌تر است درست می‌فرمایید. عین عرض ما همین بود که وظیفه آن‌ها سنگین‌تر است و این دگرآگاهی یعنی توجه به اینکه در یک جامعه و یک امت این گروه‌بندی کلی وجود دارد، بنابراین تشخیص و شناخت آن وظیفه و برانگیخته شدن برای گزاردن این وظیفه برای گروه اول ضرورت دارد.

و اما مسأله اُمّی و عامی؛ من این را به مناسبت آن آیه از زبان اهل کتاب نقل کردم و الا هیچ ارتباطی با بینش خودمان نداشت. بیان معنی یک واژه بود که قرآن هم از زبان آن‌ها نقل می‌کند و کوتاه سخن اینکه در این تقسیم‌بندی اتفاقاً چیزی که مطرح نیست مسأله اُمّی و عامی و عوام و خواص است. در این تقسیم‌بندی آنچه مطرح است همان معیارهای قرآنی است. قرآن چه می‌گوید؟ می‌گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ»؛ یعنی در جامعه اتقی وجود دارد، غیراتقی هم وجود دارد. تشخیص آن هم با خداست؛ تشخیص شخص با خداست نه تشخیص کُل. عنایت بفرمایید! شما تشخیص شخصی را به جای تشخیص کلی نگذارید، تشخیص شخصی با خداست. من هرگز نمی‌توانم بگویم که آقا از آقا برترند. البته طوری هم تشخیص را با خدا نگذارید که آن وقت، شما به آن ملتزم نباشید! یعنی بالاخره جناب‌عالی به دور و برتان که نگاه می‌کنید دو نفر آدم را با ایمان‌تر و دو نفر آدم را سست ایمان‌تر می‌یابید. نمی‌یابید واقعاً؟ گفتیم با توجه به عامل تظاهر؛ ولی بالاخره کسانی هستند که شما معتقد باشید تظاهر نمی‌کنند یا راه اصلاً بسته است. عنایت فرمودید آقا! موضعگیری می‌کنیم نه داوری قطعی. اتفاقاً در این زمینه که می‌فرمایید باز

قرآن تعلیمی دارد. توضیح بعدی این است که این عرایض به استناد قرآن بود. قرآن می گوید: «قَالَ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْأَيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ ...»^۱ پس ملاحظه می فرمایید که ما این گروه بندی کلی را اصلاً به اعتبار همان برداشت از قرآن کریم بیان کردیم. نتیجه گیری کنیم که آنچه عرض شد عبارت بود از گروه شناسی یک جامعه در رابطه با یک نهضت، بی آنکه به معنای برجسب زدن روی اشخاص یا قشرها یا طبقات باشد. اصلاً طبقات مطرح نیست. گروه بندی همیشه در جامعه بشری وجود داشته است. گروه غیر از طبقه در اصطلاح خاصش است. کلاسه و کلاس^۲ در اصطلاح جامعه شناسی معنی خاصی دارد کما اینکه در اصطلاح هندی هم معنی خاصی دارد (کاست)^۳ اما آنچه ما الآن در اینجا می خواهیم بگوییم مسأله گروه بندی و گروهها در جامعه است. جناب عالی آیا تاکنون دوره ای و عصری از تاریخ را سراغ دارید که جامعه بشری گروههای گوناگون نداشته باشد؟ «والسابقون السابقون. اولئك المقربون.» ببینید! گروه بندی می کند. «اصحاب الیمین»، «اصحاب الشمال»، گروه بندی است؛ طبقه بندی نیست. عرض کردم طبقه در اصطلاح خاص خودش، چه در واژه کاست که یک معنی خیلی محدودتری دارد، چه در واژه کلاس که در اصطلاح جامعه شناسی جدید و کمی قدیم تر تا یونان باستان که معنی خاصی پیدا می کند، آنها را کنار می گذاریم؛ ولی گروه بندی در جای خودش یعنی «گروپینگ»^۴ که ما هم گروه بندی کردیم نه طبقه بندی. سؤال دیگر اینکه اگر ما الآن توانستیم حکومت را در دست بگیریم آیا راه

۱-سوره حجرات، آیه ۱۴.

2. class گروه، دسته

3. caste کاست، طبقه، نظام طبقاتی

4. grouping گروه بندی، طبقه بندی

علی(ع) را دنبال خواهیم کرد و حکومتی با شیوه علی(ع) به وجود خواهیم آورد یا حکومتی با شیوه‌های دیگر مثلاً شیوه‌های عثمانی؟ بی‌شک با شیوه علی(ع).

سؤال بعدی این است که چه کنیم تا دچار انحرافات‌ی که به پیدایش شیوه‌های عثمانی انجامید نشویم؟ ما باید سعی کنیم و تمام هوشیاری و دقتمان را به کار ببریم که دور هم جمع شدن‌هایمان از همین حالا با معیارهای علوی باشد. گاهی همین حالا که دور هم جمع می‌شویم با معیارهای علوی نیست. آن حکومت آینده و هیأت حاکمه آینده از میان همین ماها برمی‌خیزد. این ماها نه حالا فقط همین چند نفر که اینجا هستیم؛ همه جمع‌های تلاشگر. گردهمایی، همکاری، همسازی و دمسازی دوستان در این حلقه‌ها باید با مراقبت شدید بر رفتار خودمان همراه باشد و این مراقبت کافی نیست. الآن هرکس فعالتر است می‌تواند مسئول انجمنمان باشد، حالا دیگر معیارهای تقوایی و فضیلتی‌ش در چه حد است، برایمان اولویت نیست؛ معیار اول نیست. البته باتقوای غیرفعال هم که به درد نمی‌خورد؛ یعنی آن کسی که صلاحیتهای دیگر را دارد ولی فعال نیست و نمی‌تواند کاری انجام بدهد، نمی‌شود کار کرد. استادی داشتیم - خدایش رحمت کند - پیرمردی بود، ایشان سرش را با تیغ می‌تراشید. مرد ملای بافضیلت محترم مربی و بزرگی بود. ایشان می‌گفت: سحر به حمام محله رفتم و آن دلاکی که همیشه سر مرا می‌تراشید نبود، یک دلاک دیگر آمده بود و تا آمد سر مرا به تیغ بزنند و بتراشند چند جایش را زخم کرد. خوب بالاخره ما تحمل کردیم و بیرون آمدیم. برای اینکه دفعه دیگر دچار این مسأله نشویم به استاد حمّامی گفتم: استاد، این دلاک ما کجا رفته؟ گفت: آقا رفته و دیگر به این حمّام نمی‌آید، این دلاک که ان‌شاءالله خوب بود؟ من این دلاک را مخصوص

شما گفتم آمده. پرسیدم: آخر چه طور مخصوص من آمده؟! گفت: این دلاک نماز شبش ترک نمی شود؛ هر شب نماز شب می خواند، نافله می خواند. ایشان با اینکه ملایی بود که خودش هم به نماز شب و عبادت مقید بود گفت که به آن استاد حمّامی گفتم: من که نماز شب او را نمی خواستم؛ من می خواستم او بلد باشد خوب سر بتراشد. چند جای سر مرا زخم کرد. از این به بعد هم یک استادی بیاور که نمازهای روزانه اش را بخواند و سر مرا خوب بتراشد. حالا اگر نماز شب هم نخواند، نخواند.

دوستان باید فعال باشند ولی فعّال بایمان مقیدی که اقلّاً سعی کند وظایف اصلی یک مسلمان را انجام بدهد. من نمی گویم از او خطایی سر نزند، نمی گویم معصوم باشد، می گویم معلوم باشد آدم لابلالی و بی مبالاتی نیست. جناب عالی می گوید حکومت، من می گویم حکومت پیشکش. همینجا هم که الآن هستیم یک حکومتی است، یک امامتی است. در جمعیت هایمان تا چه حد به این معیارها توجه می کنیم که فردی جلو باشد، مقدم باشد و مسئول باشد؛ هم عَرَضه و کارآیی داشته باشد و هم اهل تجربه باشد؛ هم تجربه اندوز باشد و هم مردمدار باشد؛ لیاقتها همین هاست. آقایی هست که هم فعال است و هم متدین، ولی عبوس و اخموست. هیچ کس نزدیکش نمی شود. او هم نمی تواند یک جمعیت، ولو یک جمعیت پنج نفری را رهبری کند. رهبر باید خوش برخورد باشد، جاذبه و اخلاص داشته باشد. آقایی هست هم خوش رفتار است، هم فعال و هم وظایف معمولی مذهبی را انجام می دهد ولی متأسفانه از منم منم [کردن] خوشش می آید و در هر جلسه ای که می نشیند تا پنج تا منم نگوید، راضی از جلسه بلند نمی شود. خوب این، تجمعات ما را به هم می زند و نمی گذارد دور هم بودنهای ما، دور هم بودنهای علی وار باشد. این خودبه خود

به همه سرایت می‌کند. می‌فرمایید چه کنیم؟ بنده می‌گویم از همین حالا در همین جمع‌های خودمان با همین مقدار معیارهایی که شناختیم شروع کنیم. گاهی رفقا می‌پرسند که آیا از معیارهای حکومت اسلامی چیزی آماده و شسته و رفته موجود است؟ بنده عرض می‌کنم که داریم روی آن‌ها کار می‌کنیم و انشاءالله برایتان آماده می‌کنیم ولی فعلاً به این آماده‌ها عمل کنیم، به همین دم‌دستیها و معیارهایی که آماده است عمل کنیم. مگر ما الآن همه زوایای بهداشت را می‌شناسیم؟ در بهداشت، هنوز چه قدر زوایای ناشناخته داریم ولی آیا این عذر ما می‌شود که حالا به اینهایی که شناخته‌ایم عمل نکنیم؟ فعلاً به همینها عمل کنیم! انشاءالله همراه با این حرکت می‌توانیم برای آینده، بقیه معیارها را بشناسیم و شناسایی کنیم، انشاءالله تا وقتی به آنجا برسیم به خواست خدا شناسایی شده است، چون واقعاً داریم تلاش می‌کنیم.

بنابراین کوتاه سخن اینکه توصیه مؤکد این است که بنا را بگذاریم بر همین چارچوب و ظرفیت عمل و کار فعلیمان؛ به حرف زدن دور هم و به دور هم نشستن و گل گفتن و گل شنیدن اکتفا نکنیم و براستی، گفتنمان، مقدمه عمل کردن در حد آگاهی با معیارهای اسلام باشد. یک وقتی به هانوفر دعوت شده بودم، به جمعیتی از انجمن‌های اسلامی دانشجویی، چند تا از دوستان دور هم بودند، بحث شروع شد. شب هم بود، دیروقت بود. یک آلمانی هم به آن جلسه آمد و مقداری نشست و وقتی اینها صحبت کردند، نوبت به او رسید پس دست بلند کرد حرف بزند. من این را در جمع خودمان می‌گویم و دوست ندارم که در جمع بیگانه‌ها گفته شود. می‌خواهیم عیب‌های خودمان را در جمع خودمان بگوییم تا تلاش کنیم برطرف شود. گفت: بهشتی! «شما زیاد حرف می‌زنید». دیدم که برداشت این فرد از یک مدت در جمع ما زیستن این است که ما فقط

حرف می‌زنیم.

اگر به دنبال حرفی عمل نباشد، سرگرمی است، حجاب است، غفلت است. در حد لزوم حرف بزنی. پریشب به رفقا توصیه می‌کردم گفتم یک مقدار از ضایعات زمانی، ناشی از پرحرفی است. حرفی را که می‌شود در نیم ساعت بگوئیم در سه ساعت تمام می‌کنیم. خوب دو ساعت و نیم وقت کم می‌آوریم. آن هم نه یک نفر؛ سه نفر، چهار نفر، شش نفر با هم نشسته‌اند، شش تا دو ساعت و نیم یعنی پانزده ساعت وقت کم می‌آوریم؛ یعنی ضریب بازدهی وقت ما یک ششم می‌شود چون برای نیم ساعت، سه ساعت گذاشته‌ایم. اینها را رعایت کنیم. برای مسیری که داریم عملمان را به‌طور جدی اصلاح کنیم. التزامان به معیارهای اسلامی در سازماندهی و ساماندهی کارهایمان، از همین گام نخستین، پشتوانه‌ای است برای اینکه آن روز دچار انحراف نشویم.

سؤال اول درباره تقوا و تقیه و فرق آنها بود. تقوا و تقیه هر دو از یک ریشه هستند و از نظر مفهوم هم با هم نزدیکند ولی از نظر مفهوم نهایی با هم فرق زیادی دارند. در عربی کلمه‌ای داریم: اتَّقَاءُ که متقی از آن گرفته شده. اتقاء در عربی دو معنی دارد: یکی ترسیدن و دیگری دوری گزیدن. «اتَّقَاءُ» آیه «خَافَهُ»^۱ «اتَّقَاءُ» آیه «تَجَنَّبَهُ»؛ «از او ترسید»، «از او دوری کرد». جنبه ترس در تقیه بیشتر است. دقت می‌فرمایید؟! و بیشتر ترس از دشمن. تقوا هم جنبه ترسی دارد؛ خدا ترسی، در زبان آلمانی هم معادل دارد، در متون مذهبی اینجا هم، معنی خدا ترسی دارد. تجنب و دوری اما نه تجنب از خدا بلکه دوری از خشم خدا، دوری از معصیت خدا، دوری از نافرمانی خدا، و تقوا به معنی خودمهارى

۱- آیه «حرف تفسیر است به معنی «یعنی»، پس معنی عبارت می‌شود: از او ترسید..»

است؛ یعنی خود را مهار کردن و وظیفه‌شناسی و وظیفه‌گراری است؛ شناخت وظیفه، رعایت عمل به وظیفه و پرهیز از زیر پا گذاشتن وظیفه؛ و تقوا فقط منفی نیست بلکه مثبت هم هست؛ یعنی دروغ نگوید و جهاد هم بکند؛ ظلم نکند و کمک هم بکند؛ تجاوز نکند و ایثار هم بکند. یعنی تقوا فقط «نکن» نیست، «بکن» هم در آن هست. مطمئناً تقوای قرآن این است؛ دو جنبه دارد، هم جنبه سلبی دارد هم جنبه ایجابی. یعنی هم negative و هم positive که به صورت active یعنی فعال می‌باشد. این از نظر معنی. تقوا و آن هم تقیه و رابطه ریشه‌ای‌شان که همه از «وقی»، یعنی خود را نگه داشتن است.

و اما راجع به علم و جهل. علم یعنی دانایی، جهل هم یعنی نادانی. علم مورد نظر اسلام کدام است؟ جهلی که اسلام خطرناک می‌داند کدام است؟ همان آگاهی و ناآگاهی است. این مسأله اتفاقاً در روایات ما خیلی خوب بیان شده است. اصول کافی از علم، روایاتی دارد. می‌گوید: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ، آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ، سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَسَٰوَاهُنَّ فَضْلٌ»؛ علم سه چیز است: آیه‌ای محکم از قرآن کریم که نشان‌دهنده راه باشد و مطلب را به ما بفهماند؛ فریضه و حکمی که عادل باشد، یعنی قانون عادل، و سنت و روشی که بیان‌کننده استراتژی و تاکتیک رهبران آگاه در اجرای آیه محکم و فریضه عادل است. می‌گوید موضوع علم ما اینهاست. بقیه فضل است؛ بقیه برای انسان امتیازی است. و آلا آن علم واجب اینهاست. این، همانی است که اگر ما امروز بگوییم «ویسن شافت»^۱، هیچ این معنی را نمی‌رساند. اتفاقاً اگر ما علم را معادل «ویسن شافت» بدانیم یا معادل «ساینس»^۲ و «سیانس»، علمی که به «آیه محکمه» و

1. Wissenschaft (واژه آلمانی به معنای علم)

2. Science (انگلیسی به معنای علم و دانش)

«فريضة عادلة» و «سنة قائمة» مربوط می شود؛ اسمش اصلاً «ویسن شافت» نیست. اصطلاحاً به آن «ویسن شافت» نمی گویند. اصلاً الآن راجع به «علوم انسانی» بحث است که آیا ما می توانیم بگوییم علوم انسانی یا نمی توانیم «علوم» بگوییم زیرا کلمه «علوم» زیادی است و برای طبیعی و ریاضی است. دقت می فرمایید؟! بنابراین این اصطلاح امروز که بگوییم علم یعنی آگاهی و جهل یعنی ناآگاهی، برای زمان ما اصطلاح خوبی است چون می تواند با یک کلمه نشان بدهد که منظور از علم کدام علم است. این هم جواب سؤال دوم.

و اما جواب سؤال سوم: مدینه فاضله و انسان ایده آل و جامعه ایده آل در همه نهضت‌ها خودبه خود ایده آل است و ایده آل هم می ماند اما عرض کردم به ایده آل نرسیدن غیر از ایده آل نداشتن است. خوب دقت کنید! اگر گفتیم هدف ما رسیدن به درصد بالایی از جامعه عادلانه انسانی است، گفتن «درصد بالا» چه وقت صحیح است؟ وقتی صد درصدی را در ذهن داشته باشیم. ما تا یک عدد صحیح نداشته باشیم نمی توانیم کسر بگیریم. آیا می توان وقتی عدد صحیحی نداریم کسر بگیریم؟ نه کسر اعشاری می توان گرفت و نه کسر متعارفی؛ نمی توانیم از هیچ، عدد بگیریم. کسر اعم از اعشاری یا متعارفی همیشه در رابطه با یک عدد صحیح است؛ می توانید بگویید سه چهارم یک، سه چهارم دو، سه چهارم صد، اما نمی توانید بگویید سه چهارم. سه چهارم چی؟! درصد هم همین طور است. می گویند ما می خواهیم بکوشیم تا جامعه ما از دو درصد خوبی به سه درصد خوبی برسد. معلوم می شود خوبی صد در صد است. یعنی برای خوبی یک صد درصد در نظر می گیرید که می گویند الان جامعه ما دو درصد دارد یا دو در هزار دارد. می خواهیم بکوشیم سه درصد کنیم. پس جامعه باید یک حرکت ایده آل داشته باشد. بدون ایده آل، تنظیم کردن نقشه

حرکت اصلاً معنی ندارد ولی ممکن است از همان اول بدانیم هرگز به آن ایده‌آل نمی‌رسیم. با اینکه می‌دانیم هرگز به آن ایده‌آل نمی‌رسیم طرح ایده‌آل لغو نیست بلکه کاملاً بجاست، چون مادون ایده‌آل را وقتی می‌خواهیم با درصد بسنجیم باید با ایده‌آل بسنجیم و الاً اصلاً سنجش از بین می‌رود. بنابراین ایده‌آل باید داشته باشیم، هرچند بدانیم به جامعه ایده‌آل نمی‌رسیم.

اما از نظر معارف اسلامی، جامعه عصر ظهور امام مَتَّظَر (س) جامعه ایده‌آل تلقی می‌شود، متها به نظر من این بخش از امام متتظر، یک بخشی است که فقط در همین حد می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد. بیش از آنچه در این بخش به این نکته تکیه شود. یعنی در مورد امام دوازدهم (ع) باید بیشتر بر احکام زمان انتظار تکیه شود تا نکته‌ای که بدان اشاره شد. ما نباید فراموش کنیم که آن جامعه مَتَّظَر وقتی قرار است بیاید می‌آید. وظیفه ما در دوران انتظار چیست و چه باید بکنیم؟ در دوران انتظار باید برای رسیدن به مادون صد در صد از تلاش‌هایمان، ذره‌ای فروگذار نکنیم. بنابراین، در تعالیم ما، این تعلیم که در عصر امام دوازدهم (س)، آن جامعه ایده‌آل می‌آید وجود دارد ولی مهم این است که همان جامعه هم برای ما یک وسیله سنجش حساب می‌شود. حالا که او نیست چه کنیم که به او نزدیکتر باشیم؟ اگر قرار است ایده‌آل این باشد که رهبر ما و امام و فرمانروای ما شخصی باشد تالی تلو پیامبر، تالی تلو علی (ع)، تالی تلو امام حسن (ع)، تالی تلو امام حسین (ع)، یعنی مهدی متتظر - سلام الله علیه - پس حالا که او نیست، کسانی که می‌خواهند بعنوان جانشین و نایب امام عمل کنند باید چه کسانی باشند؟ مسأله همینجاست که فردی که ما می‌خواهیم به عنوان نایب امام با او روبه‌رو شویم، باید صفاتش صفاتی باشد که به او لیاقت نیابت از امام بدهد. بنابراین اگر

می‌خواهد رهبری کند، باید شجاعت امام را داشته باشد، از جان گذشتگی امام را داشته باشد، از خودگذشتگی امام را داشته باشد، روشن‌بینی امام را داشته باشد، صد درصد نمی‌شود؟ نود درصد نمی‌شود؟ هشتاد و پنج درصد نمی‌شود؟ ده درصد. اما دیگر «هیچ» که نمی‌شود آقا! گاهی دچار هیچ درصدها هستیم.

سؤال درباره نقل مرثیه‌هاست. مثلاً نقل می‌شود که حضرت زینب(س) پس از آنکه بالای جسد و پیکر برادرش امام حسین(ع) ایستاد رو کرد به مدینه و خطاب به پیامبر فرمود: یا رسول الله! نگاه کن پیکر فرزندان چگونه است! نگاه کن به اینکه ما سرهایمان باز است! یا اینکه نقل می‌شود که در گفت‌وگو با یزید فرمود: «أَمِنَ الْعَدْلُ يَا ابْنَ الطَّلَقَاءِ!» آیا این عادلانه است ای فرزند آزاد شده‌ها که کنیزکان تو آنجا داخل حرم آسوده و پوشیده باشند و ما را این‌طور بیاورند؟! و...

خواهران و برادران عزیز! توجه کنید به این مسأله که به حجاب و پوشش اسلامی به طور عجیبی ظلم شده است. پوشیده بودن زن در اسلام در حدی است که الآن همسر و دختر من اینجا هستند و می‌بینید. این پوشیده بودن در اسلام، هرگز محدود کردن زن نیست؛ حفظ حریم زن است، احترام زن است، اتفاقاً این نص آیه قرآن است که به پیغمبر می‌گوید که به زنان و زنان مؤمنین و مسلمین بگو که وقتی بیرون می‌آیند خودشان را پوشیده‌تر کنند. می‌گوید: «... ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ...»^۱ این سبب می‌شود که اینها شناخته شوند به اینکه زنان پاکی هستند و بنابراین آنها را اذیت نکنند و سراغشان

نروند. این خیلی روشن است که اگر خانمی بتواند در پوشش خویشتن، نشانی از پایبندیش به عفت و پاکدامنی با خودش همراه داشته باشد، نشانی است از کمال و احترام. یک وقت است که ما مسأله هرزگی زن را و لوئیدی زن را کمال زن می‌دانیم! خوب آن یک مکتب است. کدام زن بهتر است؟ آن که لوندتر است. ولی اگر نه، زن بهتر یعنی زن پاکتر، پس زن خودفروش، زن کامل نیست. زنی که برای خودش شخصیت قائل است زنی است که هیچ مردی جز همسرش نمی‌تواند به او نگاه خریدارانه بکند. اگر واقعاً کمال زن این است، در این صورت، پوشیده بودن اندام و زیبایی‌ها و جاذبه‌های جنسی زن برای چیست؟ آیا این برای احترام به اوست یا برای تحقیر او؟ بنابراین ملاحظه می‌کنید دستور پوشش، برای بالا بردن احترام زن در اجتماع است و این امری طبیعی است و من به خانمهای خودمان توصیه می‌کنم در عین حال که پوشیده هستید، دوست دارم در خیابان گردنتان را راست بگیرید راه بروید! گردن‌شق راه بروید. خانم‌های پوشیده! مبادا پوشیده بودن مستلزم این باشد که گردنتان را خم کنید و راه بروید! نمی‌گویم چشم خیره کنید و مردان و جوانان را بنگرید، می‌گویم «باشخصیت» راه بروید! بنده همیشه هم به خانم، هم به دخترم توصیه می‌کرده‌ام در عین حال که باید لباسستان برجستگی‌های بدن را نشان ندهد، لباس برازنده آبرومند بپوشید؛ لباس خوب بپوشید نه لباس جاذبه‌دار؛ لباس خوب، لباس محترمانه. و بعد هم تأکید می‌کنم که در کوچه که راه می‌روید گردن‌شق راه بروید! معلوم باشد که شما زن مسلمان هستید؛ «العزة لله و لرسوله و للمؤمنین». باید عزیز باشید! اتفاقاً اینها می‌دانند که بنده همیشه در اروپا با این لباس بوده‌ام. حتی یک بار هم با کت و شلوار جایی نرفته‌ام. هر جا هم که گفتند بد است با این لباس بروی، گفته‌ام بنده با همین لباسی که می‌گویید بد است به

آنجا می‌روم. گردنم را هم راست گرفته‌ام و رفته‌ام، به طوری که گاهی خانم می‌گوید تو اصلاً توجه نمی‌کنی به اینکه این اطرافیان به تو نگاه می‌کنند. می‌گویم واقعاً توجه نمی‌کنم که به من نگاه می‌کنند. من عادت دارم که شق و رق در خیابان راه بروم برای اینکه «العزة لله و لرسوله و للمؤمنین». مگر من به این مردم اروپا بدهکارم که حتماً باید اینجا مثل آنها راه بروم؟ من خودم لباسی و شخصیتی با خودم دارم. آقایان یادشان هست در جلسه دیدار با کاردینال کونینگ^۱ آن شب چگونه برخورد کردم. عرض می‌شود که باید شخصیت داشته باشیم آقا! باید عادت داشته باشیم سر بلند باشیم. چه کم داریم؟! چرا احساس حقارت می‌کنیم؟! تأکید می‌کنم که خانمها پوشش داشته باشند اما در خیابان باشخصیت راه بروند، باشخصیت برخورد کنند! به آقایان توصیه می‌کنم که در تربیت خانمها و دخترها به آنها میدان عرض اندام کردن و میدان شخصیت داشتن بدهید! بگذارید بتوانند در مجامع حرفشان را بزنند! آنچه قرآن دستور می‌دهد این است که «لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ»^۲ یعنی با ادا و اطوار و نازک کردن صدا صحبت نکنید! اما صحبت بکنید، سؤال بکنید، حرفتان را بزنید، اظهار نظر بکنید، عقیده‌تان را بگویید، در مجامعی که حتی به‌عنوان مجامع اسلامی تشکیل می‌دهید خانمها نظراتشان را بیان بکنند، حرفهایشان را بگویند. البته باید کوشش کنید مجامعتان در حد اعلای نزاهت، تنزه، طهارت و قداست باقی بماند. در این بعد خودسازی داشته باشید. بنابراین اگر این مسأله، که در کتابها نوشته شده و نمی‌توان آن را به عنوان کلام حضرت زینب(س) دانست، درست باشد به زینب توهین شده است؛ یعنی

۱- کاردینال فرانس کونینگ (König)؛ اسقف اعظم اتریش. اشاره به جلسه مناظره‌ای است که آیت‌الله دکتر بهشتی با او داشته‌اند.

نشانه احترام یک بانو را از او گرفته‌اند. این بالاتر از گرفتن یک انگشتر است. انگشتر یک مال است ولی پوشش برای او نشانه شخصیت و احترامش بوده که از او گرفته‌اند. این است که گله می‌کند. به شخصیت زن، به شخصیت بانوی اسلام تجاوز و تعدی شده است.

سراغ خانمها برگردیم. خانمهای ما شجاع، مصمم، بااراده، وظیفه‌شناس و وظیفه‌گزار بار خواهند آمد. توانا در برخورد با دیگران بار خواهند آمد. خانمها را طوری باید بار بیاوریم که اگر تنها هستند و کسی به آنها کمترین مطلبی می‌گوید واقعاً بتوانند از خودشان دفاع کنند. ما در این قسمت کمبود داریم ولی چاره نیست. باید کوشش کنیم زینب بار بیاوریم. مدلس خود زینب است. زینب بار بیاوریم که به پوشش آن‌قدر اهمیت می‌دهد که در برابر قدرتهای اهریمنی ابن‌زیاد و یزید هم، کمترین ترسی به خود راه نمی‌دهد. حتی در بازار کوفه، طبق وظیفه سخنرانی می‌کند و حرف‌ها را می‌زند و با مردم کوفه آن‌چنان شجاعانه و هوشیارانه سخن می‌گوید. شک ندارم که باید در شیوه تربیت دخترها و خانمها تجدیدنظر کرد و باید کوشش کرد که آنها با الگوی زینب تربیت شوند، در هر دو بعد: هم بعد فضیلت و تقوا و ایمان و هم بعد شجاعت و سخنوری و قدرت دفاع از خویشان. شخصیت داشتن و سربلند زیستن و سربلند راه رفتن و سربلند برخورد کردن را باید به آن‌ها تعلیم داد.

و اما در رابطه با مسأله عبادت. یک چیزی هم به شما بگویم رفقا! تقصیر بعضی از رفقا است که نمازهایشان چنگی به دل نمی‌زند. اگر شما نماز باحال بخوانید، اگر نماز با روح بخوانید، گمان نمی‌کنم آن برادر مبارز و انقلابیتان بگوید نماز که چه؟! او نماز آقایانی را می‌بیند که «سرسری» می‌خوانند. می‌گوید نماز سرسری بخوانیم که چه؟! ولی اگر نماز با شوق باشد، نماز با ذکر

باشد، نمازی که یک هاله نور، دور و بر چهره نمازگزار را گرفته، مسلماً برای همه جاذبه دارد. سعی کنیم در دعوت آنها به نماز، الگوی عملی باشیم. نماز باید حتی الامکان سر وقت باشد و در حال خستگی نباشد. در یکی از آیات می‌بینید که در مورد منافقین می‌گوید: وقتی آنها به نماز می‌ایستند با کسالت به نماز می‌ایستند.^۱ نماز با کسالت، خواندن ندارد. نماز باید با ذکر باشد: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»؛^۲ نماز را به پا دار! برای چه؟ برای تجدید پیمان با من. نماز باید تجدید پیمان با خدا باشد.

به رفقایمان برچسب نزنیم. اینها دوستانمان هستند؛ باید جذیشان کنیم؛ باید نقطه ضعفشان را برطرف کنیم. نهی از منکر و امر به معروف را با تمام معیارهایش تحقق ببخشیم. الآن در بین خودمان، آیا به شیوه امر به معروف و نهی از منکر آشنا هستیم؟ این که چگونه یکدیگر را امر به معروف کنیم و چگونه نهی از منکر کنیم؟ ما هنوز حتی به این شیوه‌ها خودساخته نیستیم. یاد بگیریم چگونه از یکدیگر انتقاد کنیم. انتقادمان نیش نباشد، نوش باشد، آگاهی‌بخش باشد، برانگیزنده باشد، نه دلخور کننده. قدر این جوانانی را که به سوی این هدف می‌آیند باید دانست. قدمشان را باید گرامی داشت. اگر روح لطیف شما احساس کرده است که اینها باید به این مسائل اهمیت بدهند - و نمی‌دهند - تأیید می‌کنم ولی در عین حال یادآوری می‌کنم که اگر بخواهیم اهمیت بدهند، باید از این شیوه‌ها استفاده کنیم: اولاً خودمان عملاً اهتمام به این مسائل را زنده نگه داریم و ثانیاً اگر می‌خواهیم با آنها سخنی بگوییم با شیوه سازنده سخن بگوییم و انتقادمان سازنده باشد؛ ثالثاً انتقادهایی که آنها بر

۱- سوره نساء، آیه ۱۴۲.

۲- سوره طه، آیه ۱۴.

من نمازگزار دارند بپذیرم. اگر او به من گفت تو نماز شاداب می‌خوانی اما مبارزه شاداب نمی‌کنی و با یک تلنگر می‌ترسی؛ او هم انتقادش بجاست، او هم حرف حساب می‌زند. جهاد را کوچک نشماریم! نماز را هم کوچک نشماریم. نهی از منکر را هم کوچک نشماریم. روزه را کوچک نشماریم. بنا بگذاریم بر اینکه به اسلام، با همه ابعادش پایبند باشیم. و الحمد لله و صلی الله علی سیدنا و آله الطاهرين.

مراحل اساسی یک نهضت

به نام خدای جهان آفرین

خیلی خوشوقتم که پس از گذشت یک سال بار دیگر در این سالن با شما دوستان به گفت‌وگو می‌نشینم.^۱ موضوع گفت‌وگوی این سال، همان‌طور که دوستان قبلاً مطلع شده‌اند، شناخت مراحل اساسی یک نهضت است. از آنجا که این موضوع، به حق در دستور روز جوانان هوشیار و آگاه و فعال قرار دارد، فکر می‌کنم آگاهی و گفت‌وگوی بیشتر در مورد آن، بسیار بجا باشد و امیدوارم آنچه به صورت بحث بر شما دوستان عرضه می‌کنم و آنچه شما به صورت سؤال مطرح خواهید کرد بتواند فکر ما را درباره مراحل اساسی یک نهضت روشن‌تر کند. در بحث امشب منظور ما از نهضت، نهضتی است که ذهن شما با آن آشناست، یعنی نهضت اجتماعی. دوستان جوان آن‌قدر شیفته نهضت اجتماعی هستند که وقتی ما می‌گوییم مراحل اساسی یک نهضت، می‌دانند منظور ما از نهضت چیست. «ف» که گفتیم فکرشان تا فرحزاد برود.

مرحله اول: پیدایش ایده جدید و عرضه آن

مرحله اول در یک نهضت اجتماعی، پیدایش یک ایده جدید و تازه است. یک ایده اجتماعی ممکن است کاملاً جدید و بی‌سابقه باشد و ممکن است

۱- این سخنرانی در سال ۱۹۶۸ م در انجمن اسلامی شهر هانوفر آلمان ایراد گردیده است.

ایده سابقه‌داری باشد که سابقه طولانی تاریخی دارد ولی به‌صورتی جدید و با نشان دادن کیفیت تطبیق این ایده سابقه‌دار بر شرایط جدید زمانی و مکانی عرضه شود. تقریباً می‌توان گفت که غالب ایده‌های اجتماعی - اعم از ایده‌هایی که رنگ دین داشته یا ایده‌هایی که ساخته و پرداخته فلسفه و فکر انسانی باشد - کم‌وبیش در تاریخ انسانیت سابقه دارند به‌طوری که در عصر ما به انتظار یک ایده صد در صد نونشستن، چندان موجه به‌نظر نمی‌رسد. این است که در عصر ما و در شرایطی که ما در آن زندگی می‌کنیم منظور از ایده جدید و تازه، غالباً همان شکل جدیدی از عرضه کردن یک ایده سابقه‌دار توأم با کوشش تازه فکری برای یافتن راههای تطبیق و تحقق بخشیدن به این ایده در یک منطقه یا در مجموعه جهان ماست.

یک ایده ممکن است به‌وسیله یک فرد یا یک گروه عرضه شود. باز باید عرض کنم که تجربه تاریخی نشان داده است که معمولاً ایده‌های بزرگ به نام شخص و فرد شناخته می‌شود. در میان ایده‌های معروف اجتماعی، ایده‌ای که به‌حق، ایده یک فرد و به‌صورت ایده یک گروه عرضه شده و در جامعه بشری جایی باز کرده باشد هنوز نمی‌شناسیم. در عین حال، یک ایده‌ای که تاکنون و در حدود شناسایی ما غالباً از ابتدا به‌وسیله یک شخص عرضه شده و بعد هم به نام همان شخص معروفیت پیدا کرده، نباید در ما این فکر را به‌وجود بیاورد که پدید آمدن یک ایده جدید، حتماً یک امر شخصی است و در آینده هیچ‌گاه نمی‌شود به‌وسیله یک گروه در جامعه، ایده جدیدی عرضه شود.

مقایسه آینده با گذشته و استفاده از تجارب تاریخی برای اظهارنظر درباره آینده، ارزش محدودی دارد. در بسیاری از برخوردهای فکری کسانی را می‌بینم که واقعاً افراد هوشیار و باهوش و صاحب فکری هستند ولی

می‌خواهند به استناد اینکه در گذشته - از گذشته تا امروز - افکار نو به‌وسیله یک فرد در جامعه عرضه شده و به نام آن فرد شناخته شده را به‌صورت یک اصل کلی برای جامعه بشری عرضه کنند - به‌طوری که در آینده هم حتماً چنین خواهد بود - که این امر یک نوع استنباط غیرمنطقی به‌نظر می‌رسد. می‌توان گفت تا آنجا که ما می‌توانیم آینده را بر اساس گذشته پیش‌بینی کنیم، به احتمال قوی در آینده نیز ایده‌های نو به‌وسیله افراد عرضه خواهد شد ولی هیچ‌گاه نمی‌توانیم امکان قابل توجه عرضه ایده جدید را به‌وسیله گروه‌ها نادیده بگیریم و بگوییم اصلاً چنین چیزی در آینده ممکن نیست و در جامعه انسانی خلاف قاعده و عقل است.

ایده تازه و جدیدی که عرضه می‌شود بدون‌شک با شرایط زمان و مکان پیوند و ارتباط دارد. یعنی شرایط زمانی و مکانی با ایده‌ای که عرضه می‌شود، صد در صد بیگانه نمی‌تواند باشد. یک ایده جدید ممکن است معلول شرایط زمان و مکان خودش باشد یا ممکن است سرچشمه ایده جدید غیر از شرایط زمان و مکان باشد اما این که ایده‌ای که از سرچشمه دیگری می‌آید، متناسب با شرایط زمانی و مکانی باشد، بحث دیگری است. به عبارت دیگر، از نظر کسانی که معتقد به وحی هستند و وحی الهی را یکی از سرچشمه‌های پیدایش ایده‌های جدید در میان جامعه بشری می‌دانند، وحی یک سرچشمه مستقل است ولی ایده‌ای که از این سرچشمه تراوش می‌کند، ایده‌ای متناسب با شرایط زمان و مکان است. از طرف دیگر، ما هرگز نمی‌توانیم تأثیر شرایط زمان و مکان را در پیدایش ایده‌های مترقی و پیروز صد در صد بشناسیم. چرا؟ برای اینکه مسلماً با بررسی تاریخ می‌بینیم در شرایط مساوی زمان و مکان، گاهی دو ایده متضاد به‌وسیله دو متفکر عرضه شده است. اگر قرار بود ایده‌هایی که

از افکار تراوش می‌کند صرفاً تابع شرایط زمان و مکان بوده و شخص صاحب ایده و خصوصیات او در به وجود آمدن یک ایده نقش مؤثری نداشته باشد، پس در شرایط عمومی و مساوی محیطی، از فکر دو متفکر قوی باید ایده‌های مشابهی تراوش کند. این نشان می‌دهد که شرایط خارجی زمانی و مکانی، ممکن است بر دو فکر تأثیر متضاد بگذارد؛ مثلاً ممکن است بر فکر یک اندیشمند تأثیر بگذارد و از آن مارکسیسم تراوش کند و در همان محیط، از فکر اندیشمند دیگری افکار ضد مارکسیسم تراوش کند. برای دوستانی که با جریان مارکسیسم آشنا هستند این مطلب روشن است که چگونه در آلمان عصر مارکس در منطقه «راین لاند - وست فالن» آرای دیگری با سر و صدا و حتی در آغاز کار پر سر و صداتر از ایده مارکس منتشر شد. اگر بخواهیم از ایده‌های بزرگ، پرتو و انعکاسی از شرایط خصوصی پیش پا افتاده اشخاص بشناسیم، قیمت و ارزش آنها را خیلی پایین آورده‌ایم. به طور کلی درمی‌یابیم که در شرایط عمومی مساوی، ایده‌های متضاد، از صاحبان افکار و استعدادهای برجسته تراوش و تجلی کرده و پیدا شده و این به ما نشان می‌دهد که به هر حال منش فرد و استعدادهای انسانی او در پیدایش ایده‌های اجتماعی نقش بسیار زیادی دارد. نتیجه اینکه یک ایده نو اجتماعی، کم‌وبیش با شرایط زمانی و مکانی خودش مربوط است. حتی ایده‌های اجتماعی که صاحبان آن ایده‌ها، پیدایش ایده‌ها را به سرچشمه‌های دیگری غیر از شرایط زمان و مکان وابسته کرده‌اند، مثل صاحبان ایده‌های وحی و متکی به وحی، لازم نیست از داشتن مناسبات و هماهنگی‌های کامل یا نیمه‌کامل با شرایط زمان و مکان محروم بمانند؛ یعنی در مواردی که ایده‌ها تحت تأثیر شرایط زمان و مکان از سرچشمه فکر یک انسان تراوش می‌کند نقش استعدادهای انسانی شخص و

صاحبان ایده در پیدایش یک ایده نقش بسیار مؤثری است که نباید از آن غفلت کرد.

ایده جدیدی که به وسیله یک فرد در جامعه و در محیط عرضه می شود به شرطی می تواند در آن محیط جا باز کند که از پیروزی و موفقیت برخوردار شود؛ یعنی آن ایده برای تبیین مسائل اساسی روز قدرت کافی داشته باشد. ایده‌ای که نتواند از عهده تبیین مسائل اساسی که بشر با آن دست به گریبان است برآید معمولاً از پیروزی چشمگیری برخوردار نمی شود یا حتی ممکن است در آغاز زرق و برقی داشته باشد اما بزودی از پای درمی آید. به قول آن ضرب‌المثل معروف عربی که «لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ وَ لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ»^۱ یعنی: ایده‌ای است که باید پیش رود و شایسته پیش رفتن است و سرانجام پیروز می شود. ایده باطل نیز ایده‌ای است که فقط با آب و رنگ توانسته است مدتی کوتاه افکار را بفریبد و جز یک هیاهو و ترکتازی موقت، کاری از او ساخته نیست. بنابراین بی شک یکی از شرایط اساسی یا حتی می توانم بگویم شرط اساسی موفقیت یک ایده جدید و پیشرفت آن، هماهنگی با شرایط زمان و مکان است؛ هماهنگی حلال و تبیین کننده نه هماهنگی تسلیم کننده. در بررسی تام ایده‌ها، اعم از ایده‌های متکی به وحی یا ایده‌های انسانی و بشری، از این نکته غافل نمائیم.

پس از آنکه ایده‌ای در مغزی بسته شد عرضه آن ایده ممکن است به چند صورت باشد. گاهی هم شرایط زمان و مکان، اجازه عرضه علنی و همگانی را از آغاز کار نمی دهد؛ یعنی عرضه علنی و همگانی ایده در آغاز کار غلط و

۱- از کلمات قصار امام علی (ع).

موجب شکست است. در این مورد است که نخستین مرحله و نخستین دوره یک نهضت، عرضه کردن سرّی ایده جدید بر افرادی است که کم‌وبیش به آنها امید می‌رود. دوره عرضه کردن سرّی ایده جدید در بسیاری از نهضت‌های بزرگ جامعه انسانی قابل بازشناختن است. در اسلام، پیغمبر اسلام برحسب آنچه ما در تاریخ اسلامی می‌شناسیم، در سه سال اول، ایده اسلام را بر افرادی عرضه می‌کرد که کم‌وبیش به آنها امید گرایش داشت. پس از گذشت سه سال و پس از آنکه می‌توانست چند نفر را با تماس‌های شخصی و عرضه شخصی و سرّی به اسلام جلب کند، آن وقت نوبت به عرضه عمومی و علنی رسید. گاهی اوقات محیط آن‌قدر خفقان‌آور، سخت و شرایط نامساعد است که با وجود سرّی بودن عرضه یک ایده جدید، باز قدرت‌های شومی که بر محیط مسلطند، صاحب ایده و گروندگان نخستین را راحت و آرام نمی‌گذارند؛ به‌خصوص در محیط‌های عقب‌مانده‌ای که قدرت‌های خودکامه زمام امور را به‌دست دارند و از یک ایده مترقی می‌ترسند و تمام نیروهایشان را به‌کار می‌برند تا یک نهضت را در همان نطفه خفه کنند و از بین ببرند. باز در نهضت اسلام ما به این واقعیت برخورد می‌کنیم. در منابع تاریخی - اسلامی گفته می‌شود که در همان سه سال اول، محمد(ص)، خدیجه(س) و علی(ع) برای نماز گزاردن به اطراف مکه می‌رفتند و آنجا پنهانی نماز می‌گزاردند. پس از آنکه چند مسلمان دیگر به آنها اضافه شد، آنها هم برای نماز گزاردن به اطراف مکه می‌رفتند؛ چون مکه، شهر کوچکی است که هنوز هم از اطراف به کوه‌های کم‌وبیش بلند محصور است، جایی در دره‌های این کوه‌ها پنهانی نماز می‌گزاردند. این اثر نقل می‌کند که در یکی از روزهایی که سعد بن ابی‌وقاص و چند مسلمان دیگر در دره‌ای مشغول نماز گزاردن بودند، ابوسفیان و چند مخالف سرشناس پیغمبر

در مکه، از آنجا رد شدند و دیدند که اینها دارند عبادتی می گزارند، پس شروع کردند به تماشا کردن و مسخره کردن و اذیت و شکنجه و آزار روحی و ملامت این افراد. خوب اینها هم بی‌اعتنا نمازشان را ادامه می دادند. بالاخره شروع کردند به سنگ پراندن و همین که دیدند با حرف نتوانستند آن‌ها را ناراحت بکنند، شروع به اذیت عملی کردند. آن‌قدر اینها را اذیت کردند که زدوخوردی درگرفت و با اینکه در آن مرحله محمد(ص) قدغن کرده بود که برخوردهای تند با مخالفان اسلام شروع شود، کار به جایی رسید که سعد برای دفاع از خودش یک استخوان شتر را که آنجا بود برداشت و به یکی از مخالفین پرتاب کرد و سر او را شکست و با آمدن خون از سر آن فرد، مخالفین دیدند کار کم‌کم بیخ پیدا می‌کند، راهشان را گرفتند و رفتند.

گاهی در مراحل نخستین یک نهضت، با آنکه هنوز دعوت سری است، پیروان نهضت به چنین مشکلاتی، حتی از این سخت‌تر هم برخورد می‌کنند. به هر حال نوبت می‌رسد به دعوت علنی و مادام که عرضه ایده به‌صورت همگانی و علنی درنیاید نمی‌توان گفت نهضتی واقعاً شروع شده است. بنابراین مرحله اساسی و نخستین یک نهضت، پیدایش ایده جدید و عرضه کردن علنی آن بر دیگران است.

مرحله دوم: شکل‌گیری هسته اولیه طرفداران

مرحله دوم به‌وجود آمدن هسته‌ای از افراد مؤمن به این ایده جدید است؛ یک هسته باایمان و در عین حال فعال، سازنده و کوشا. ایجاد چنین هسته‌ای معمولاً به دو طریق انجام می‌گیرد: اول، از راه جلب افراد و افکار آماده از طریق عرضه کردن علنی ایده جدید. در داستان و تاریخ اسلام به این مطلب خیلی

برخورد می‌کنیم. زمانی که محمد(ص) دعوت علنی کرد، کسانی از فاصله‌های نسبتاً دور به گوششان می‌خورد که محمد(ص) دعوت جدیدی دارد. شعارهایی از این دعوت جدید را هم می‌شنیدند. این شعارها آن‌قدر گیرایی و جاذبه داشت که آنها را به کانون نهضت یعنی مکه می‌کشاند و شروع می‌کردند به بحث و کنجکاوی کردن. کاوشگران می‌خواستند ببینند این ایده جدید که محمد(ص) عرضه می‌کند چیست؟ ولی اتکا به افرادی که از این راه جذب ایده جدید می‌شوند صحیح به نظر نمی‌رسد. پس راه دوم، کوشش صاحب آن ایده و نخستین یاران او برای تماسهای شخصی با افرادی است که کم‌وبیش دارای استعداد و تمایل به نظر می‌رسند و این یکی از راههای بسیار مؤثر برای جلب افراد راغب به تشکیل هسته نخستین است. من شخصاً براساس تجاربی که در تلاشهای کم‌وبیش شخصی خود دارم، مخصوصاً این تجربه را مکرر داشته‌ام که همکاران باایمان به‌درد به‌خور آن‌قدر که از راه برخوردهای شخصی شناخته می‌شوند و جمع می‌شوند، از راه دعوت‌های عمومی و سر و صداهای همه‌گیر جذب نمی‌شوند. تاریخ نهضت‌های دیگر را مطالعه کنید! در نهضت‌های بزرگ و اساسی، یاران صدیقی که هسته مرکزی را تشکیل داده‌اند بعضی از راه اول، یعنی از راه دعوت عمومی، ولی بیشتر از راه دوم؛ یعنی از راه تماسهای خصوصی و شخصی به نهضت جلب شده‌اند. دوستان! مسأله مهم این است که در این هسته اصلی و در عناصر تشکیل‌دهنده این هسته اصلی باید تا آنجا که میسر است دقیق و حتی سختگیر بود. من خود از نزدیک ناظر بوده‌ام که چگونه در یک حرکت اجتماعی، در یافتن این عناصر تشکیل‌دهنده هسته اصلی، گذشت و اغماض بیش از اندازه، تباه‌کننده و مخرب اعمال می‌شد و عناصری در هسته اصلی رخنه می‌کردند که اینها به‌راستی چوب‌لای چرخ یک

جنبش بودند. حالا من نمی‌خواهم بگویم خائنان و عُمالِ نیروهای مخالف در نهضت رخنه می‌کردند، ولی عناصری که چوبِ لایِ چرخ جنبش بودند نفوذ می‌کردند. برحسب بررسی تاریخی و باز برحسب تجارب مختصری که دارم به این نتیجه رسیده‌ام که هسته اصلی جنبش باید از عناصر آبدیده شناخته شده محک زده شده به‌درد به‌خورِ بایمان سازنده به‌وجود بیاید. دوستان عزیز! اتفاقاً مشخصات عمومی عناصر هسته اصلی، در مرحله بعدی که مرحله توسعه یک نهضت است نقش تعیین‌کننده‌ای دارد که هرگز نباید از آن غافل ماند. برای آنکه در مرحله بعدی به همان اندازه که هرگز یک ایده و ارزشهای آن، نکته‌های کشش‌دار و جاذب آن ایده و نقطه‌های قوت و درخشنده آن، در جذب نیروهای عمومی مؤثر است، به همان اندازه یا بیشتر، مشخصات فردی، گروهی، فکری، عملی و عمومی انسانیِ عناصر تشکیل‌دهنده هسته اصلی در جلب نیروها و اعتماد آنها به یک نهضت تأثیر دارد. خیالباف نباشیم، فکر نکنیم که یک ایده بسیار عالی، خودش مغناطیس نیرومندی است که می‌تواند تمام نیروهای لازم را برای به‌وجود آوردن یک جنبش اساسی، متمرکز و جلب و جذب کند. این خیالبافی است. واقع‌بینی برحسب تجربه، چه در تاریخ و چه در عصر خودمان نشان می‌دهد که خصوصیات، روحیات و صفات مختلف افراد هسته اصلی، عامل بسیار مؤثری در جلب اعتماد و مهم‌تر از آن در نگاهداشت اعتماد دیگران به یک نهضت است. اجازه بدهید کمتر مثال بزنم چون اگر بخواهم مثال بزنم وقت زیادی گرفته می‌شود و فکر می‌کنم ذهن شما دوستان کم‌وبیش با مثالهای گوناگون تاریخی آشنا باشد و مثالهایی را نیز در زندگی شخصیتان تجربه کرده باشید، ولی به صورت کلی عرض می‌کنم در تشکیل هسته اصلی و راه دادن عناصر نو به هسته اصلی باید با چشم

باز و با هوشیاری و تا آنجا که ممکن است با دقت و سختگیری عمل کرد.

وظایف اعضای هسته اصلی یک نهضت

قبل از اینکه مرحله سوم را بیان کنم در اینجا مناسب دیدم تا به کار این هسته اصلی در مرحله دوم اشاره‌ای بکنم. وظایف اساسی آنها به‌طور خلاصه عبارت است از:

- ۱- جست‌وجوی افراد و گروه‌های جدید که با پیوستن آنها حدنصاب لازمی از نیروهای فکری و اجرایی برای شروع مرحله سوم به‌دست آید.
- ۲- کاوش درباره نقطه شروع و انتخاب مناسب‌ترین محل و واحد مکانی و اجتماعی برای تحقق بخشیدن به ایده جدید.
- ۳- تحقیق درباره جزئیات نقشه مربوط به پیاده کردن ایده جدید براساس بندهای ۱ و ۲.

در توضیح این مطلب عرض کنم گاهی اوقات که با دوستان از یک حرکت اجتماعی صحبت می‌شود می‌گویند نقشه شما برای پیاده کردن این ایده چیست؟ جزئیات این نقشه را برای ما بگو. من به این دوستان باید عرض کنم که هرکس در مرحله اول عرضه کردن ایده جدید، سراغ نقشه کامل و مفصل و تفصیلی نشان‌دهنده جزئیات اجرا و تطبیق این ایده بر محیط باشد ساده‌لوح است، برای اینکه جزئیات و تفصیل نقشه پیاده کردن یک ایده، به‌مقدار زیاد تابع شرایط خصوصی و منطقه‌ای است که این ایده باید برای بار اول در آن پیاده شود؛ تابع زمان و فرصتی است تا هر بذری که کاشته می‌شود یک دوره‌ای را بگذراند تا دوران رشد و نمو شایسته او و دوران بهره‌گیری و برگیری از او فرارسد. ما هرگز نمی‌توانیم از ابتدا، نقشه تفصیلی پیاده کردن این

ایده و تحقق بخشیدن به آن را برای چندین سال بعد، در محیط شناخته‌ای که هنوز نمی‌دانیم کجا پیاده خواهد شد بیان کنیم. اگر کسی سراغ این جزئیات را می‌گیرد به او بگویید برادر! دنیا متحرک‌تر و شرایط مکانی و زمانی متنوع‌تر از آن است که تو پنداشته‌ای. کار یک ایده نو در آغاز، عرضه کردن کلیات و ملاک‌های کلی است تا قدرت ترسیم صحیح نقشه تفصیلی را در آینده به دست خودش به مسئولین آن بدهد.

شما اگر نزدیکترین نهضت‌های اجتماعی به زمان ما را مطالعه کنید می‌بینید در مجموعه نوشته‌ها و گفته‌های عرضه‌کننده و اهل ایده، هرگز نشانه‌ای و اثری از نقشه‌های تفصیلی مربوط به پیاده کردن آن ایده دیده نمی‌شود. باز تکرار می‌کنم اصلاً متفکری که این کار را بکند به نظر من از همان اول باید فاتحه‌اش را خواند، برای اینکه این آقا خیالباف است و خیال می‌کند می‌تواند بنشیند همه کلیات و تمام جزئیات را بگوید، بعد هم دیگران می‌آیند این نقشه تفصیلی آقا را که در عالم خیال پرورده، با دست‌بوسی و پابوسی می‌گیرند و بعد هم با قدرت خودشان پیاده می‌کنند!

یک آقای چند وقت پیش به هامبورگ آمده بود؛ قبلاً دست به کاری معمولی و عادی زده بود و شکست خورده بود. گفت به اینجا آمده‌ام که فعالیت بکنم. گفتم چرا آنجا کار را تمام نکردی؟ گفت حقیقتش این است که آنجا با همکارانمان نتوانستیم کار کنیم و کارمان پیش نرفت و اختلاف پیدا کردیم و اینجا آمدیم. گفتم حالا اینجا چه کار می‌خواهی بکنی؟ گفت هیچ، من به فکر این هستم که یک زمینه مناسبی پیدا کنم و فلان واحد تربیتی را ایجاد کنم. گفتم خوب این واحد تربیتی که شما می‌خواهید ایجاد کنید خودتان چقدر حاضرید برایش کار بکنید؟ گفت فلانی! من «اورگانیزاتور» و ایده‌دهنده خیلی

خوبی هستم ولی مرد عمل نیستم. من ایده‌های پخته عالی دارم، با تمام تفصیلات به دست شما می‌دهم، شما اجرا کنید! گفتم خدا پدر تو را بیامرزد! ما از این ایده‌بخشها در زمان خودمان خیلی دیدیم و دیگر احتیاجی نداریم به اینکه یکی به شماره آنها بیفزاییم؛ خداحافظ. باز یادم می‌آید یک آقای دیگری برای ایجاد واحدی، برای یک کار جدیدی به آمریکا رفته بود. این آقا سه ماه هم در آمریکا نمانده بود و از قرار انگلیسی هم خوب نمی‌دانست، چند کلمه‌ای می‌دانست، بعد برگشته بود. هنگام عزیمت، در هامبورگ ایشان را دیدم. در برگشتن هم ایشان را دیدم. به او گفتم شما که رفتید چه کار کردید؟! این همه پول خرج کردید و آن هم از بیت‌المال! بگو ببینم در این مسافرت چه کار کردید؟! گفت آقا من خیلی کار کردم؛ کادر جمع‌آوری کردم. گفتم از کجا؟ گفت از اتحادیه دانشجویان، هزار و پانصد آدرس گرفتم. گفتم با نامه هم می‌توانستید بگیرید؛ دیگر این مسافرت پرخرج را نمی‌خواست! گفت بله. علاوه‌براین، فلان چیز را هم که مربوط به فلان حادثه هست و فلان بیانیه را نیز منتشر کردم. گفتم این را هم از ایران می‌توانستی انجام دهی. گفت نه آقا! علاوه‌براین، حالا که برگشته‌ام، تفصیلات فعالیت مربوط به تمام آمریکا را روی کاغذ آورده‌ام به‌طوری که بعد از من هر فردی بخواهد به آنجا برود دیگر راهش کاملاً صاف است، زود شروع می‌کند به کار. این آدم کودن نبود؛ حقه‌باز بود اما در این حرفش حقه‌بازی نمی‌کرد. واقعاً باورش آمده بود که آن‌قدر نابغه است که با ندانستن زبان انگلیسی، سه ماه به آمریکا رفته و فقط با مسافرت به سه شهر، نقشه کار و فعالیت در یک میدان وسیع را با تمام جزئیاتش چنان تنظیم کرده که دیگر برای نفر بعدی مثل آب خوردن است و فقط باید به آنجا برود و دست به کار شود. وای بر آنکه و بر آن وقت که ما در موقع طرح ایده و

در مرحله اول چنین انتظاری داشته باشیم. این کار، کار گروه متشکل هسته اصلی نهضت است که در مرحله دوم با تلاش دسته‌جمعی علمی — تحقیقی همراه با هوشیاری و واقع‌بینی برای شناخت شرایط زمان و مکان عصر خودشان سعی کنند و مناسبترین منطقه را برای نقطه شروع در اجرا و تحقق بخشیدن انتخاب کنند. یعنی همان‌ها باید مرحله اجرایی را که مرحله سوم است پیدا کنند و نقشه اجرایی را تنظیم کنند. از خواص مهم مرحله دوم، برخورد‌ها و اصطکاک‌های فکری، قلمی و گفتاری است که گاهی هم به‌راستی وقتگیر است. باز هم به اشاره می‌گویم و رد می‌شوم. اگر دوستان تاریخ نهضت‌های عصر جدید را مطالعه کنند می‌بینند که در این مرحله دوم، مقدار قابل توجهی از نیروی عرضه کننده ایده و همکاران در هسته اصلی صرف درگیری‌های قلمی، درگیری‌های بیانی، گفتاری و فکری با دیگران و مخالفین یا با ایادی نیروهای مخالف شده است. به همین جهت هسته اصلی نهضت در مرحله دوم به‌طور عادی باید این مطلب را پیش‌بینی کند تا نیروی لازم برای این اصطکاک‌های فکری، قلمی و گفتاری پیش‌بینی شود و سرمایه‌گذاری مناسب صورت گیرد.

مرحله سوم: تحقق بخشیدن به ایده نو

مرحله سوم مرحله ورود به عمل و اجرا و شروع به کار و فعالیت پیگیر برای تحقق بخشیدن به این ایده است. آغاز این کار از مناسب‌ترین منطقه‌ای است که در مرحله قبل برای شروع کار معین شده است. این مرحله از مراحل بسیار خطرناک و حساس یک نهضت است. باز هم با توجه به بررسی‌های تاریخی و تجارب، نظر من این است که در این مرحله، باید کار شروع‌کنندگان نهضت با توجه به اصول زیر تنظیم بشود:

۱- رسیدن افراد و نیروها به حدنصاب و پیوستگی تشکیلاتی توأم با

انضباط تشکیلاتی

گروههایی را که از نظر فکری، حیثیتی و تعداد، قابل ذکر و قابل توجه بودند می‌شناسم که پیرامون یک ایده و حتی یک ایدئولوژی دور هم جمع شدند اما این دور هم جمع شدن، دیمی و خودمانی بود. تشکیلاتی، سازمانی و توأم با انضباط تشکیلاتی نبود. از فردی که در یکی از این گروهها کار می‌کرد سؤال کردم که شما چرا در همین موقع و در همین مرحله از تلاش‌هایتان، به سر و سامان دادن به نیروهایتان نپرداختید و انضباط تشکیلاتی نداشتید؟ می‌دانید چه گفت؟ گفت: «ما ترسیدیم اگر بخواهیم حالا دست به این کارها بزنیم، بر سر مقامها دعوا در بگیرد. گفتیم چه بهتر که فعلاً تا آنجا که می‌شود به صورت رفاقتی کار بکنیم تا کم‌کم وقتی نوبت مقام گرفتن می‌رسد آن موقع حساب‌ها را تصفیه کنیم.» به او گفتم رفیق من! می‌دانید چرا این‌طور شکست خوردید و از میدان در رفتید؟ برای اینکه شما نمی‌دانستید شتر سواری دولا دولا نمی‌شود. دوستان، درگیری با قدرت‌ها، انضباط و تشکیلات می‌خواهد. شما دوستان که عموماً از ایران و از هموطنان من هستید، اهل هر مسلکی هستید، بیایید از این درویش مسلکی در برابر اصل مهم تشکیلات و انضباط تشکیلاتی دست برداریم. از همان آغاز کار، پایمان در این چاله بی‌اعتنایی به نقش فعال و مؤثر تشکیلات و انضباط تشکیلاتی نرود. چه قدر باید چوب بی‌اعتنایی به این مطلب را بخوریم؟ چه قدر از نیروهایمان هدر برود؟

بنابراین، اصل اول این است که آغاز این مرحله، پس از رشد عملی و فکری، کار تشکیلاتی در هسته اصلی و توأم با انضباط تشکیلاتی در حد نصاب باشد.

۲- داشتن کادر کافی رهبری

به کسانی که می‌خواهند رهبران را در مرحله سوم تربیت کنند این پیام تجربی را می‌فرستم که دوستان! مرحله سوم مرحله خطرناکی است. دست زدن به مرحله سوم، که مرحله درگیری عملی با قدرت‌های مخالف است، بدون داشتن رهبری ورزیده، قمار با سرمایه یک نهضت است. قبل از دست زدن به مرحله سوم؛ یعنی شروع عملی در یک نقطه برای پیاده کردن یک ایده، باید واجد کادر لایق رهبری بود.

۳- به حدنصاب رسیدن نیروهای درگیر شونده

دوستان! درست است که «چه یک مرد جنگی چه یک دشت مرد»، درست است که یک فرد باایمان یا یک هسته مؤمن به یک ایده متشکل، خیلی ارزنده است ولی در اصطکاک‌ها باید تا حدودی واقع‌بین بود. در آیاتی که امشب تلاوت شد قرآن چه لطیف بیان می‌کند و فرمولی از حدنصاب و در کار بودن حساب و کتاب برای اصطکاک عملی و درگیری در دوران نهضت اسلام بدست می‌دهد! در یکی از دوره‌های نهضت اسلام، حدنصاب برای درگیری عملی این بود که گروه به هم پیوسته مسلمانان مؤمن باید با ده برابر نیروی خودشان درگیر شوند؛ یعنی اگر گروه آنها بیست نفر بود و گروه مخالف دویست نفر بود، اینها باید بیست نفری با آن دویست نفر درگیر شوند. در مرحله دیگر، این قانون نقض شد و قانون جدید آمد و حدنصاب برای لزوم و ضرورت درگیری به دو برابر تقلیل یافت. در آن شرایط بر یک گروه از مسلمانان مؤمن لازم بود با گروهی که دو برابر آنها نیرو داشت درگیر شوند. چرا؟ برای اینکه شرایط اجتماعی مبارزه و درگیری در این دو مرحله فرق کرده بود. این تفاوت را در مرحله پنجم توضیح خواهم داد. مطلب را به این

جهت اینجا نقل کردم که ملاحظه کنید در نهضت اسلام برای درگیری حساب و کتاب هست! به صرف اینکه ما که ایمان کامل داریم، یک گروه مؤمن و باایمان هستیم، انضباط و تشکیلات هم داریم، بنابراین به میدان می‌رویم، کافی نیست.

۴- حل مسائل نهضت

اصل چهارم، آمادگی برای حل مسائلی است که در صورت پیروزی یا شکست احتمالی پیش خواهد آمد. توجه کنید! گمان می‌کنم معمولاً در یک درگیری اجتماعی پیش‌بینی پیروزی قطعی میسر نیست. احتمال شکست هست، احتمال پیروزی هم هست. گروه‌های درگیر شونده باید قبل از دست زدن به این درگیری برای هر دو صورت و هر دو آینده احتمالی نقشه داشته باشند، ولو یک نقشه کلی، یعنی برای پیشامدها فکری کرده باشند ولو فکری کلی که در آن موقع قابل تفصیل و تطبیق باشد؛ یکی بر فرض پیروزی و یکی بر فرض شکست. در یکی از مبارزات نیمه دیمی و نامتشکل دوره‌های اخیر، به یکی از کسانی که در کادر فرماندهی گروه (نه رهبری) قرار داشت گفتم آقا! شما الآن با یک نیروی مخالفی درگیرید؟ گفت: بله. تاکتیکی هم دارید؟ گفت: بله. گفتم خوب، ما الآن در برابر سه حالت قرار داریم: یک حالت اینکه این درگیری تا مدتی به همین شکل طول بکشد. می‌دانم شما برای این حالت آماده هستید، افرادی دارید، مشاورینی دارید، تاکتیک‌هایی انتخاب کرده‌اید، تجربه‌هایی اندوخته‌اید. بسیار خوب، معقول. ولی همیشه که وضع این جور ادامه پیدا نمی‌کند! دو فرض دیگر هم در پیش است: یکی فرض پیروزی نهایی و از میدان به‌درکردن حریف، یکی هم فرض شکست و ضربت قاطع. برای این دو فرض چه کار کرده‌اید؟ آدمی بانصافی بود، گفت به‌واقع فکر اساسی نکرده‌ایم. گفتم این را مبارزه نمی‌گویند. کادر رهبری یک نهضت مبارز باید

پس از هر درگیری برای برخورد احتمالی با پیروزی یا شکست، فکر اساسی و پیش‌بینی کافی کرده باشد. یک خطر بزرگ که در این مرحله نهضتها را تهدید می‌کند چیزی است به نام «فرصت‌های تاریخی زودگذر». مکرر از استدلال‌کنندگان مختلف در برابر این پرسش که «چرا این کار احمقانه را کردید؟» شنیده‌ام که: «چون فرصت تاریخی زودگذری در پیش بود، علاجی نبود و ما باید درگیر می‌شدیم.» دوستان! همانطور که بعداً اشاره خواهیم کرد، ما به هیچ‌وجه منکر فرصت‌های تاریخی نیستیم. در اینکه بعضی از حوادث تاریخی راه عمل را برای یک نهضت کم‌وبیش هموارتر می‌کند شکی نیست. اتفاقاً بعضی از نهضت‌های قرن اخیر از همین فرصت‌ها برای شروع فعال و در دست گرفتن قدرت در یک منطقه استفاده کرده‌اند. اما به نظر من آن گروه رهبری که در برابر فرصت‌های تاریخی محاسبه را لازم نمی‌شمرد و فرار اجتماعی را که در همه‌جا تحریم می‌کند در برخورد با فرصت‌های تاریخی تجویز می‌کند، گروه رهبری لایقی نیست. معمولاً این مسأله مطرح شده که برایمان رهبر از آسمان پایین نمی‌اندازند، در مدرسه و در کتابخانه هم کسی رهبر نمی‌شود؛ رهبری و آشنایی به فنون رهبری در میدان عمل نصیب آدمی می‌شود، پس بالاخره باید جایی به دست عمل زد تا قدرت رهبری به دست بیاید. در اینجا باید عرض کنم تاریخ گذشته تا زمان امروز ما برای حل این مشکل یک کلید حل به دست داده است؛ کلیدی که تا امروز هم ارزش و قدرت خودش را حفظ کرده است و آن این است که پس از آنکه نهضتی خواست در مرحله سوم دست به کار شود باید با در نظر گرفتن اصولی که عرض کردم به اصطکاک‌ها و برخوردهای آزمایشی دست بزند؛ یعنی نیروهای مخالف را در یک جای حساس به وسیله یک جناح کوچک از نیروهای

خودش «قلقلک» بدهد تا ببیند چه عکس‌العملی نشان می‌دهند. ممکن است در این «قلقلک دادن»، این گروه ضربتی گرفتار و به کلی نابود بشوند، ولی برای آزموده شدن در اصطکاک با قدرت‌های مخالف، باید چنین قربانیانی داد. هوشیاری کادر رهبری در این است که این گروه ضربتی را طوری انتخاب کند که، به دام افتادن آنها منجر به به دام افتادن تمام آن سرمایه نهضت نشود. اگر دوستان با کلمه «سریه» و «غزوه» - غزوات و سرایا - در تاریخ اسلام آشنا باشند، معمولاً در کتاب‌ها این طور می‌نویسند که غزوه عبارت است از اصطکاک جنگی مسلمانان با مخالفین که پیغمبر هم در آن حضور داشته است و سریه عبارت است از اصطکاک‌های جنگی مسلمانان و مخالفین بدون فرماندهی پیغمبر. حقیقت این است که از نظر لغت عربی معنی اصلی سریه این نیست. حتماً قبل از پیغمبر این دو کلمه سریه و غزوه در زبان عربی بوده است. سریه عبارت بود از گروه‌های ضربتی آزمایشی که پیغمبر در دوران درگیری مسلح با نیروهای مخالف عصر خودش به سمت یک نیروی مخالف می‌فرستاد تا ببیند حریف چه قدر نیرو دارد و یا چه عکس‌العملی نشان می‌دهد. ضمناً می‌خواست با این عمل، آمادگی‌های نیروهای خودش را آزمایش بکند. یعنی محمد(ص) با فرستادن یک نیرو یا گروه ضربتی دو عمل انجام می‌داد: یکی حریف را می‌آزمود، یکی خود مسلمانان را آزمایش می‌کرد. فکر می‌کنم این تاکتیک در عصر ما هنوز ارزش فراوان خودش را حفظ کرده است. برخوردها و اصطکاک‌های عملی غیرقاطع و آزمایشی در میدان‌های برخورد سیاسی یا در میدان برخوردهای مسلح - اگر نوبت آن فرا رسیده باشد - می‌تواند کادر رهبری را در یافتن، شناسایی‌ها و آگاهی‌های کافی ورزیده کند.

باز در بررسی نهضتهایی که از تاریخ سرگذشت آنها کم‌وبیش آگاهی دارم

گاهی درست عکس این دیده شده است. این نکته را عرض کنم: یکی از تاکتیک‌هایی که در این مرحله باید به کار برد این است که نهضت همواره در باطن نیروی خودش را زیاد کند و سعی کند که نیروهای مخالف از این افزایش نیروی نهضت، آگاهی دقیقی به دست نیاورند و همواره نیروهای نهضت کننده را کمتر از آنچه هست بشناسند. این یکی از تاکتیک‌هاست. در بررسی برخی از نهضت‌هایی که در این قرون اخیر در دنیای سوم رخ داده و من کم‌وبیش از سرگذشت آنها آگاهم و مطالعه کرده‌ام، گاه درست عکس این دیده می‌شود. یعنی کادر رهبری از فرصتی مناسب استفاده می‌کند و با به وجود آوردن یک صحنه تند متکی به هیجان و احساسات، نیرو و قدرتی کاذب از خودش به حریف نشان می‌دهد و حریف را برای زودتر به زانو درآوردن این نهضت مصمم‌تر می‌کند. به همین جهت، فکر می‌کنم توجه به این نکته‌ها در جنبش‌هایی که از این پس با همت و رهبری خود شماها به وجود می‌آید، ارزش فراوان داشته باشد. به هر حال مرحله سوم، شروع تلاش قاطع برای تحقق بخشیدن به یک ایده در خارج است. اگر موفقیت نصیب نهضت بشود نهضت باید به مرحله چهارم قدم گذارد.

مرحله چهارم: استقرار و قدرت‌یابی نهضت

مرحله چهارم عبارت است از استقرار در منطقه شروع و در دست گرفتن قدرت در آن منطقه. در مرحله چهارم، نهضت کارهای اساسی زیر را برعهده دارد:

الف - استیلای کامل بر منطقه‌ای که بر آن تسلط یافته است، طوری که از خطر جناح‌های داخلی مخالف بیمناک نباشد. بعضی از نهضتها پس از قدرت یافتن،

به خطر جناح‌های داخلی مخالف سرکوب شده مغلوب توجهی نمی‌کنند و قبل از آنکه برای تصفیه محیط از این جناح‌ها، نیروی کافی صرف کنند به کارهای بعدی دست می‌زنند و با غفلت از این خطر، در اثنای کار و حتی پس از در دست گرفتن قدرت، جناح‌های مخالف داخلی موفق می‌شوند نهضت را دوباره به زانو درآورند.

ب - کسب قدرت کافی برای مقابله با قدرت‌های خارجی مخالف و دفاع از نهضت و جامعه نوپیدایی که براساس نهضت به وجود آمده است.

ج - شروع به سازندگی در کارهای اثباتی برای ساختن جامعه‌ای که برای تحقق آن می‌کوشیدیم. دوستان! در این مرحله باز برحسب بررسی‌های تاریخی و کم‌وبیش تجربه، توجه به یک نکته لازم است و آن اینکه در مرحله چهارم، گاهی باید در جناح سازنده کادر رهبری تغییر کند. اینکه رهبران، کسانی که از اول، نهضتی را شروع کرده‌اند، اصرار داشته باشند تا زنده‌اند همچنان در مقام رهبری باقی بمانند، از خطرهای یک نهضت است. چون سازندگی به یک سلسله مطالعات، بررسی‌ها، روحیه و حتی محاسبات احتیاج دارد که غالباً اسلوبش و سبکش با طرز کار در مراحل قبلی تفاوت دارد. بنابراین در مرحله سازندگی نهضت‌های آینده، خوب است کسانی که زحمت شروع و رهبری یک نهضت را تا این مرحله به عهده داشته‌اند خودشان را از قبل آماده کرده باشند که اگر به‌راستی صلاح نهضت ایجاب می‌کند، رهبری سازنده را به گروه شایسته‌تری در این مرحله بسپارند.

خطر اساسی در این مرحله اتفاقاً همین جنگ بر سر قدرتهاست. که تاکنون - تا آنجا که الان به‌خاطر دارم - نهضتی را نمی‌شناسم که از این خطر مصون مانده باشد، متها نهضت‌های پیروز از این خطرها به سلامت جسته‌اند. وظیفه نهضت‌های ملی و میهنی در مرحله چهارم

پایان می‌یابد یعنی مرحله پنجمی ندارند، اما نهضت‌های متکی به ایدئولوژی و ایدئولوژی جهانی مرحله پنجمی هم دارند.

مرحله پنجم: گسترش ایدئولوژی به جوامع دیگر

پس از طیّ مرحله چهارم، نوبت به این می‌رسد که باید دیگران را هم از بند و زنجیر آزاد ساخت. به کسانی که به گسترش نهضت‌های ایدئولوژیکی خرده می‌گیرند که شما جامعه خودتان را ساخته‌اید و پرداخته‌اید، دیگر چرا در کار جوامع دیگر دخالت می‌نمایید و به مرز دیگران تجاوز می‌کنید، باید گفت آقا! یک نهضت ایدئولوژیک پس از به‌وجود آمدن یک جامعه نمونه، کارش پایان یافته نیست. به یک معنا، تازه اول کار است. تلاش برای گسترش این ایدئولوژی، تلاش برای پیوستن جامعه‌های دیگر به این جامعه، تلاش برای تحقق بخشیدن به این ایده در جوامع دیگر، از وظایف اساسی ایدئولوژی جهانی است.

دوستان! در این مرحله این نکات را یادآوری می‌کنم:

۱- کوشش برای انتخاب بهترین سیستم برای این کار: گاهی فکر می‌شود که سیستم توسعه و گسترش یک نهضت معمولاً یکنواخت است درحالی‌که این‌طور نیست. از مسائل دقیق شایان مطالعه، در این مرحله، انتخاب سیستم متناسب با شرایط زمان و مکان است. گاهی سیستم مناسب برای یک منطقه و محیط، کمک به یک نهضت داخلی است تا بتواند از داخل رشد کند، برخیزد، با قدرت خودش مخالفین داخلی را سرکوب کند و در نهایت سر کار بیاید. در بعضی از مناطق مصلحت این است. در بعضی مناطق این‌طور نیست. در بعضی مناطق باید قدرت مخالفی را که در جامعه دیگر بر سر کار است بکوبد و راه را

برای به ثمر رسیدن نهضت داخلی هموار بکند. بنابراین نمی‌توان برای نهضت‌های ایدئولوژیکی سازنده جهانی فرمول یکسانی نوشت. حتی گاهی ممکن است این خراب کردن قدرت مخالف بر سر کار، به صورت یک جنگ تهاجمی از طرف جامعه ایدئولوژیکی نو به این سرزمین باشد؛ جنگی تهاجمی که در حقیقت متوجه توده و ملت آن جامعه نیست بلکه متوجه قدرتی است که در آن جامعه بر سر کار است. کسانی که می‌خواهند جنگ‌های اسلام، جهاد، جنگ و صلح در اسلام را بررسی کنند، مخصوصاً باید به این نکته توجه خاصی بکنند.

۲- یکی از مشکلات اجتماعی که در این دوره پیش می‌آید - و در اثنای سخن عرض کردم که در مرحله پنجم توضیح می‌دهم و در عصر خودمان، در جامعه‌های ایدئولوژیکی ابتلا به این مشکل را می‌توانیم بباییم - این است که در جامعه‌ای که با رنج و زحمت و گذشت و فداکاری دهها ساله و گاه صد ساله موفق می‌شود خود را خلاص کند و در سایه ایدئولوژی، زندگی جدیدی برای خودش بسازد، گاهی در جامعه و در سطح توده، این فکر نضج می‌گیرد که ما صد سال تلاش کردیم، حالا دیگر می‌خواهیم زندگی کنیم. اینکه آمده‌اید بار دیگران را بر دوش ما بگذارید و حتی با نیروهای سلطه‌گر در جامعه‌هایی که دست به نهضت زده‌اند، به صورت مسلحانه برخورد نماییم و درگیر بشویم، کشته بدهیم تا آن نیرو و آن قدرت مخالف را از کار بیندازیم و در نتیجه نهضت بتواند در آن جامعه سر پا بماند، این دیگر توقع زیادی از ماست. پیدایش این روحیه در قشر وسیعی از افراد این جوامع سابقه مکرر تاریخی دارد و حتی در جامعه اسلامی و در میان مسلمانان با اینکه اساس اسلام بر دعوت مردم به خدا و توجه دادن به ثواب آخرت و پاداش در زندگی جاوید

بود، پیدا شده بود. اینکه در آیات سوره انفال به مسلمان‌ها می‌گوید در آن دوره گذشته شما را موظف کرده بودیم که حتی با ده برابر نیروی خودتان درگیر شوید اما حالا احساس می‌کنیم که دچار ضعف شده‌اید و فقط به شما وظیفه می‌دهیم که با دو برابر نیروهایتان درگیر شوید، به احتمال قوی ناظر به این نکته است که در آن دوره بعد، در آن دوره‌ای که محمد(ص) تصمیم گرفته بود جامعه اسلامی را محقق کند و به آن واقعیت بدهد، مسلمان‌های عمومی به خصوص آنهایی که تازه مسلمان شده بودند، پیش از همه خواستار یک زندگی بهتر در پرتو سیستم جدید بودند؛ علاقه‌مند بودند ولی خیلی آماده نبرد مجدد نبودند و برای تحریک آنها به جنگ و مبارزه، نیروی فراوانی لازم بود. باز قرآن با واقع‌بینی می‌گوید که الآن محاسبه اجتماعی در وظیفه قلمداد کردن برخورد مسلح با نیروهای مخالف، ایجاب می‌کند که بگوییم فرمول «یک در برابر ده» دوره‌اش گذشت و از این به بعد فرمول «یک در برابر دو» مطرح است.

مجموع عرایض را خلاصه کنم: مراحل اساسی یک نهضت عبارت است از پیدایش ایده به وسیله فرد یا گروه و پیدایش هسته مؤمن به این ایده از راههایی که گفتیم. این هسته، زمینه‌ها را بر طبق آنچه عرض شد برای مرحله بعد فراهم می‌کند. مرحله سوم درگیری عملی با نیروهای مخالف برای پیاده کردن ایده در یک منطقه‌ای است که به‌عنوان منطقه شروع انتخاب شده. در مرحله چهارم تصفیه آن منطقه از نیروهای مخالف شکست خورده داخلی، یافتن قدرت‌های کافی برای مواجهه با قدرت‌های تهاجمی مخالف خارجی و سازندگی جامعه براساس ایدئولوژی جدید است. مرحله پنجم که مخصوص نهضت‌های ایدئولوژیکی است و نهضت‌های ملی و میهنی هرگز به آن مرحله نباید

بیندیشند، یعنی وظیفه‌ای ندارند و در خط سیر آنها نیست، کوشش برای آزاد کردن جامعه‌های دیگر است. برخلاف صحبت گذشته که توانستم عرایضم را با دوستان، در نیم ساعت خلاصه کنم بحث امشب ایجاب می‌کرد که با همه فشرده‌گی، نزدیک به پنجاه دقیقه با دوستان سخن بگویم. اگر دوستان سرشان به درد آمد، قبلاً عذرخواهی کنم و بر همه شما سلام و درود می‌فرستم.

نمایه

سعد بن ابی وقاص، ۷۶	آلمان، ۷، ۷۱، ۷۴
عثمانی، ۵۵	آلمانی، ۵۷، ۵۸، ۵۹
علی(ع)، ۴۷، ۵۵، ۶۱، ۷۵، ۷۶	آمریکا، ۷، ۲۳، ۸۲
قم، ۵۰، ۶۶	این اثیر، ۷۶
کاپیتالیستی، ۴۹	این زیاد، ۶۵
کاردینال کونینگ، فرانس، ۶۴	ایوسفیان، ۷۶
کوفه، ۶۵	اتریش، ۷، ۴۹، ۵۰، ۶۴
گراتس، ۵۰	اتریشی، ۳۳
مارکس، ۳۴، ۷۴	اروپا، ۷، ۲۳، ۲۶، ۳۵، ۴۹، ۶۳، ۶۴
مارکسیسم، ۷۴	انگلیسی، ۵۹، ۸۲
محمد(ص)، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۸، ۹۳	ایران، ۴، ۷، ۲۳، ۴۷، ۴۸، ۸۲، ۸۴
مهدی(عج)، ۶۱	بلال، ۳۵
نجف، ۵۰	بورژوازی، ۴۹
وین، ۵۰	بهشتی، ۳، ۴، ۷، ۸، ۵۷، ۶۴
هامبورگ، ۷، ۲۶، ۸۱، ۸۲	تهران، ۴، ۵۰
هانوفر، ۷، ۵۷، ۷۱	حسن(ع)، ۶۱
هگل، ۳۴	حسین(ع)، ۶۱، ۶۲
یزید، ۶۲، ۶۵	خدیجه(س)، ۷۶
یمن، ۱۵، ۲۲، ۳۰	راین لاند - وست فالن، ۷۴
	زینب(س)، ۶۲، ۶۴